



برخی از سر سخن های ماهنامه کارگری چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۱۴-۱

تاریخ انتشار

آبان ۱۴۰۰

از انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

## فهرست

۱	سر سخن
۴	کودکان کار و خرید و فروش کودک!
۱۰	دیکتاتوری و تشکل های مستقل کارگری!
۱۴	هراس جمهوری اسلامی از برگزاری آزادانه روز کارگر!
۱۸	قراردادهای موقت و دیکتاتوری بورژوازی!
۲۴	"کارگر زندانی آزاد باید گردد!"
۲۹	"اسلام" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی!
۳۷	تجربه ای از مبارزات کارگران پتروشیمی رازی!
۴۳	طرح های جدید جمهوری اسلامی علیه زنان کارگر!
۴۹	مفهوم ایجاد امنیت شغلی برای کارگران در دولت روحانی!
۵۵	"تشکل های آزاد کارگری" و الزام کارگران برای نابودی سیستم سرمایه داری!
۶۰	راه حل دولت روحانی برای رفع بیکاری!

---

---

۶۵ طبقه کارگر و سیاه‌کل!

---

---

۷۱ تعیین حداقل دستمزد یا بازی با زندگی کارگران!

---

---

۷۵ تشکل‌های رژیم ساخته، جلوه‌ای از اعمال دیکتاتوری در محیط‌های کاری!

---

---



## ★ سر سخن ★

اولین شماره "ماهنامه کارگری" چریکهای فدائی خلق پیشروی شماس. این ماهنامه بر آن است تا خوانندگان را از یک سو، هر چه بیشتر در جریان شرایط کار و زندگی و مبارزات کارگران ایران قرار دهد و از سوی دیگر در خدمت انعکاس مواضع و تحلیل های چریکهای فدائی در رابطه با طبقه کارگر، طبقه ای که تشکیلات ما فلسفه وجودی اش را مدیون آن می داند، باشد.

با رشد روز افزون شیوه تولید سرمایه داری در ایران که البته تا مغز استخوان هم به امپریالیسم وابسته است، طبقه کارگر ما امروز بزرگترین و پر جمعیت ترین طبقه کشور را تشکیل می دهد. در حال حاضر این طبقه در شرایطی به سر می برد که بحران سر تا پای سیستم سرمایه داری جهانی را فرا گرفته و امپریالیست ها بیش از پیش می کوشند بار بحران های خود را به کشورهای تحت سلطه خود و از جمله ایران سرریز کنند. در چنین شرایطی طبقه کارگر ایران با هجوم گسترده و شدید سرمایه داران که با شقاوت تمام حتی به دستمزدهای ناچیز آنان دستبرد می زنند و از هیچ ترسند بیشرمانه ای برای ایجاد شرایط وحشیانه استثمار دریغ نمیکنند مواجه است. شرایط کار بسیار دشوار و شرایط زیستی دردناک، وضعیتی است که امروز کارگران ما در آن به سر می برند. در چنین اوضاعی رژیم جمهوری اسلامی به مثابه رژیم وابسته به امپریالیسم که حفظ و دفاع از منافع سرمایه داران داخلی و خارجی را به عهده دارد از یک طرف با ایجاد موانع قانونی (نظیر خارج کردن کارگاه های کمتر از ده نفر از مشمول قانون کار و یا حذف نام کارگر از کارگران قالی باف که توسط دولت خاتمی به صورت قانون در آمد) دست سرمایه داران را کاملاً برای چپاول دسترنج کارگران باز می گذارد و از طرف دیگر با ایجاد شرایط شدیداً پلیسی در کارخانه ها و مراکز تولید که از طرق مختلف و از جمله از طریق شوراهای اسلامی به مثابه نهادهای رژیم ساخته در محیط کار صورت می گیرد، باز در جهت تأمین منافع سرمایه داران، از هر گونه اعتراض و مبارزات حتی صنفی کارگران جلوگیری می کند. اما طبقه کارگر ایران از بدو روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی حتی در بدترین شرایط اختناق در ایران و در خونین ترین دهه در این رژیم (دهه ۶۰) نیز دست از

مبارزه بر نداشته و با توسل به اشکال گوناگون مبارزه نسبت به سرکوب وحشیانه و استعمار افسار گسیخته بورژوازی وابسته و رژیم حامی اش جمهوری اسلامی از خود تحرک نشان داده و می دهد.

روشن است که سردمداران جمهوری اسلامی از ترس الهام و درس گیری کارگران از مبارزات هم طبقه ای های شان تا جائی که می توانند کوشیده و می کوشند تا حرکت های کارگری "علنی" هم چون اعتصاب در یک واحد تولیدی، به قول لنین، اندیشمند بزرگ طبقه کارگر، از چشم بقیه کارگران کشور "پنهان" باقی بماند. با این حال، علیرغم تلاش سازمان یافته و آگاهانه دشمن جهت جلوگیری از انعکاس اخبار محیط کار و مبارزات کارگران، از آن جا که اعتراضات کارگری بطور گسترده ای در سطح کشور جریان دارد باز هم وقتی که حتی گوشه هائی از آن به رسانه های جمهوری اسلامی راه باز می کند، حجم قابل توجهی را تشکیل می دهد - هر چند باید یاد آور شد و تأکید کرد که در این میان شدیداً از انعکاس هر گونه خبری در مورد کارگران زن که ستم دیده ترین بخش طبقه کارگر را تشکیل می دهند، جلوگیری می شود.

در جهت انعکاس هر چه وسیع تر اخبار محیط کار کارگران و همچنین اشاعه اخبار مبارزات آنان، سازمان ما از حدود بیش از یکسال پیش مبادرت به انتشار مرتب و ماهانه اخبار و گزارشات کارگری نمود که عمدتاً از رسانه های خبری داخل کشور برگرفته می شد. درست در پرتو این تلاش است که ما امروز در شکل جدیدی موفق به تداوم کار خود و انتشار ماهنامه کارگری چریکهای فدائی خلق شده ایم که اولین شماره آن در بهمن ماه که ماه رستاخیز سیاهکل و قیام بهمن می باشد، اکنون در اختیار شماست.

هیچ کس فراموش نکرده است که در جریان انقلابی که اوج آن قیام پرشکوه بهمن بود، کارگران ایران علیرغم پراکندگی صفوف شان یعنی در فقدان تشکل های اقتصادی و تشکل سیاسی خود، فعالانه در آن شرکت نموده و به خصوص با بستن شیر نفت به روی امپریالیست ها، آن ها را سراسیمه و دچار وحشت ساختند. در عین حال

کارگران ایران پس از قیام بهمن با وجود همه کوشش نیروهای سیاسی اپورتونیست که سعی می کردند روی کار آمدن رژیم خمینی را برای آنان پیروزی انقلاب جا بزنند، متوجه شکست این قیام شدند.

این شکست خود تجربه ای است که نشان داد که چریکهای فدائی خلق درست می گفتند که اولاً انقلاب در ایران، بدون رهبری طبقه کارگر، امکان ندارد که به پیروزی برسد؛ ثانیاً در مقابل کمونیست های راستین ایران این معضل وجود دارد که در شرایط دیکتاتوری که جدا از سیستم سرمایه داری وابسته در ایران نیست، روشنفکران کمونیست باید به این سؤال پاسخ دهند که چگونه می توان به طبقه کارگر در امر متشکل شدن در تشکل های صنفی یا سیاسی خود کمک نمود. اتفاقاً در برخورد به این معضل است که نیروهای سیاسی اپورتونیست برای گریز از طرح چنین سؤالی برای خود و پاسخ به آن، همواره سعی کرده و می کنند تا چریکهای فدائی خلق را به عدم باور به طبقه کارگر متهم نمایند، چرا که به اعتقاد کمونیست های فدائی، تنها از طریق مبارزه مسلحانه است که امکان شکاف در دیکتاتوری حاکم و ایجاد شرایط لازم برای متشکل شدن طبقه کارگر به وجود می آید.

بر این امید هستیم که انتشار این نشریه به خوانندگان مبارز آن کمک کند تا بتوانند تا حدی که ممکن است در جریان وضعیت کار و زیست کارگران ایران از یک طرف و مطالبات و چگونگی مبارزات آنان در شرایط پلیسی و مختنق جامعه ایران قرار گیرند، و به امید روزی که کارگران ما با صف مستقل خود و در پیشاپیش سایر طبقات به جنگ امپریالیسم و بورژوازی وابسته به آن بروند که در آن روز دیگر جایی برای جمهوری اسلامی و رژیم های وابسته و مزدور شبیه آن در ایران وجود نخواهد داشت.

بهمن ۱۳۹۲

## کودکان کار و خرید و فروش کودک!

روزنامه اعتماد در گزارشی به تاریخ ۲۹ بهمن سال جاری (۱۳۹۲)، از وجود بازاری در دروازه غار تهران که بازاری است همچون وال استریت اما در آن بچه خرید و فروش می شود پرده برداشت و اعلام رد که در این بازار کودکان از صد هزار تومان تا پنج میلیون تومان مورد تجارت قرار می گیرند. به دنبال درج این خبر که در گزارشات رسمی دیگر نیز مطرح شد و افرادی از خود رژیم چون رضا جهانگیری فر، معاون توسعه خدمات اجتماعی شهرداری تهران نیز آن را مورد تأیید قرار دادند، معاون وزیر کار (محمدتقی حسینی، قائم مقام وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در امور بین الملل جمهوری اسلامی) نیز ضمن اعتراف به گستردگی پدیده کودکان خیابانی در جامعه مطرح کرد که: "اگر چه خرید و فروش کودکان رسمی نیست و جای رسمی برای خرید و فروش کودکان وجود ندارد، اما این خرید و فروش انجام می گیرد". (گزارش ایرنا از "هشتمین جلسه شورای هماهنگی مرجع ملی کنوانسیون حقوق کودک" به تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۹۲)

همان طور که ملاحظه می شود واقعیت آن چنان عریان است که حتی مقامات وقیح رژیم جمهوری اسلامی هم قادر به انکار آن نیستند. این ها بالاخره پس از گذشت سالیان متمادی از به وجود آمدن پدیده کودکان کار و از جمله کودکان خیابانی و خرید و فروش کودک در اشکال مختلف که خبر آن گاه در خود روزنامه های رژیم هم منعکس می شد، امروز به این واقعیت دردناک رسماً اذعان می کنند. چنانچه مقام مزبور در ادامه صحبت هایش می گوید: "پدیده کودکان خیابانی یکی از معضلات امروز ما است و اگر بخواهیم چشمان مان را بر روی این معضل ببندیم یا روی مان را برگردانیم، باز هم جلوی چشمان ما ظاهر می شود" و این که "خرید و فروش کودکان دروازه غار حقیقت تلخی است که متأسفانه وجود دارد." (محمد تقی حسینی، معاون وزیر کار -



کودکان کار و خرید و فروش کودک

منبع فوق). البته، این اعترافات خود بیانگر شدت یابی، گسترش و رواج هر چه بیشتر این پدیده های زشت و دردناک در جامعه ماست.

به واقع، امروز در ایران رونق بازار خرید و فروش کودک به حدی بالا گرفته است که خودی های رژیم در روزنامه اعتماد مطرح می کنند که "بحث خرید و فروش کودکان در راستای اهداف متخلفانه یا تکدی گری به جایی رسیده است که از سطح خرید و فروش فردی یا شخصی خارج شده و به سطح گروه ها و باندهای بزرگ قاچاق رسیده است". آن ها هم چنین از رواج پدیده همزاد با خرید و فروش کودک یعنی ربوده شدن دیگر کودکان (غیر از کودکان کار) سخن می گویند و دادستان کشور، محسنی اژه یی نیز به نوبه خود مجبور به اعتراف شده و می گوید: "من مطلقاً حرف و ادعای شما را رد نمی کنم. من نمی گویم که هیچ کسی بچه یی را نمی دزدد و نمی فروشد" (نقل از روزنامه اعتماد شماره ۲۹۱۳ به تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۹۲، صفحه ۱۳).

واقعیت این است که تصویر جامعه تحت سلطه سرمایه داری وابسته امروز ایران، تقریباً همان تصویری است که مارکس و انگلس از جامعه سرمایه داری قرن نوزده در انگلستان و استثمار وحشیانه و بی شرمانه سرمایه داران از کارگران و خانواده آن ها و کودکان به دست داده اند - البته با گذشت از شرایط شدیداً پلیسی حاکم بر جامعه ایران و تفاوت های دیگر که فعلاً مورد بحث ما نیست. مارکس توضیح می دهد که چگونه با به وجود آمدن ماشین، سرمایه داری در اروپا و مشخصاً در انگلستان استفاده از نیروی کار زنان و کودکان را شعار خود قرار داد. واقعیتی که با رشد هر چه بیشتر مناسبات استثمارگرانه سرمایه داری در ایران نیز همگان آن را با برجستگی مشاهده می کنند. حال اگر روی کار کودکان در ایران متمرکز شویم می بینیم که اولاً کودکان خیابانی به گونه ای که در صحبت های دست اندرکاران جمهوری اسلامی عنوان شده، تنها نمونه ای از کودکان کار نیستند. کودکان خیابانی که اغلب در مخازن زباله ها به دنبال غذا می گردند و به انواع کارها از حمل کیسه های سیاه رنگ مواد مخدر گرفته تا کل فروشی و فال فروشی

می پردازند، آنهایی هستند که رژیم علیرغم همه ترسند هائی که تا کنون به کار گرفته قادر به پنهان کردن شان از انظار عمومی نشده است. اما کودکان کار در وسعت همه جامعه ایران پراکنده اند، از کوره پز خانه ها گرفته تا قالی بافی ها تا در کارگاه ها با انجام کارهای شاق و خطرناک.

سرمایه دار، این کودکان را حتی از سنین سه ساله گی مورد بهره برداری قرار می دهد، سرمایه داری که مارکس در مورد او می گوید که "جز سرمایه ی شخصیت یافته چیز دیگری نیست. روح او همان روح سرمایه است." برای شناخت سرمایه نیز مطرح می کند که: "سرمایه یک نیروی محرک دارد و بس، و آن گرایش وی به ارزش افزائی، ایجاد اضافه ارزش، فرو کشیدن بزرگترین مقدار ممکن از کار زائد به وسیله بخش ثابت خود، یعنی وسایل تولید است." آری، چنین روحی در وجود سرمایه دار تجسم یافته است و بر این اساس جای تعجب نیست که امروز در ایران می بینیم که کودکان کار از طرف سرمایه داران مورد بی رحمانه ترین، وحشیانه ترین و بیشمارانه ترین استثمار ها قرار می گیرند. ثانیاً کودکان کار از کانال های مختلفی وارد بازار کار شده و می شوند که یکی از آن ها راه قاچاق کودکان یا به عبارت دیگر فروش آن ها از طریق باندهای قاچاق به سرمایه داران می باشد تا به هر صورت که اشتهای سیری ناپذیر سرمایه اجازه می دهد، آن ها را به صورت بردگان کوچک به کار گرفته و شیره جانشان را بمکند. مکیدن خون این نیروی کار جوان از سوی سرمایه داران نیز جلوه روشنی از واقعیت نظام سرمایه داری است. چرا که "سرمایه، کار مرده ای است که مانند وامپیر تنها با مکیدن کار زنده جان می گیرد و هر قدر بیشتر کار زنده بمکد، بیشتر زنده می ماند." (مطالب داخل گیومه در فوق از کتاب سرمایه، جلد اول، فصل هشتم ص ۲۳۰ می باشند). از طرف دیگر، تا جائی که بحث بر سر خرید و فروش کودک است، در جهان سرمایه داری

کودکان کار و خرید و فروش کودک

که همه چیز می تواند به کالا تبدیل شود، بدن این کودکان نیز به عنوان کالا در معرض فروش قرار می گیرد. به همین دلیل است که امروز شاهدیم که چه، فروش اعضای بدن کودکان و چه، ابزار قرار گرفتن آن ها به منظور سوء استفاده های جنسی، در کشورهای تحت سلطه سرمایه داری جهانی و از جمله در ایران به امری عادی تبدیل شده است. جای تردید نیست که دست اندر کاران رژیم حتی وقتی مجبور به اعتراف به وجود چنین پدیده هائی در زیر سلطه جمهوری اسلامی جنایتکار و نکبت بار خودشان می شوند سعی می کنند دلیل و عوامل ایجاد کننده چنین وضعی را به گردن همه چیز به جز عامل اصلی که همان وجود سیستم سرمایه داری و سرمایه داران زالو صفت می باشند، محول کنند. مثلاً معاون وزیر کار در منبع یاد شده مطرح می کند که: "این کودکان به دلیل فقر خانواده های شان، در اختیار دیگران قرار می گیرند و این پدیده از بدو زایمان، به ویژه در معتادانی که به مواد مخدر خطرناک مانند شیشه معتاد هستند، وجود دارد و آن ها حتی با مبلغ خیلی کم حاضر می شوند کودکان شان را بفروشند". همان طور که دیده می شود او علت به وجود آمدن پدیده خرید و فروش کودک در جامعه ایران را "فقر خانواده" و یا اعتیاد والدین عنوان می کند بدون این که توضیح دهد که چه شرایطی در جامعه باعث فقر و اعتیاد، آن هم به درجه ای گشته که این پدیده دردناک را در جامعه به وجود آورده است.

از سوی دیگر کم نیستند نیروهای سیاسی مختلف که دلیل وجود کودکان کار در جامعه و فجایع همراه با آن نظیر خرید و فروش کودک را صرفاً ناشی از حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی در ایران قلمداد می کنند. البته در این سخن حقیقتی نهفته است ولی این واقعیت از نظر دور داشته شده که اگر به جای جمهوری اسلامی، یک رژیم غیر مذهبی هم وظیفه حفاظت از سیستم سرمایه داری وابسته در ایران را به عهده گیرد، باز ما شاهد وضع فاجعه بار کنونی در مورد کودکان در جامعه خود خواهیم بود. در واقع، جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت، نماینده و حافظ منافع سرمایه داران داخلی و

خارجی در ایران است و از این رو چه با سیاست های ارتجاعی اش علیه توده ها و چه با سرکوب وحشیانه مبارزات آن ها، تماماً می کوشد زمینه را برای استثمار هر چه بیشتر نیروی کار چه متعلق به مرد یا زن یا کودک کار باشد برای سرمایه داران فراهم کند. این وظیفه ای است که تا سیستم سرمایه داری در ایران پا برجاست هر رژیم دیگری نیز انجام خواهد داد. بنابراین منشاء اصلی فقر و فلاکت و بی خانمانی و دربدری، وحشی گری ها و بی رحمی های غیر قابل توصیف در جامعه کنونی ایران و از جمله خرید و فروش کودک و استثمار وحشیانه و بی رحمانه کودکان در مراکز تولید، نظام سرمایه داری حاکم بر ایران می باشد که دارای خصلت وابستگی است. همان سیستمی که در زیر سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بسط و گسترش شدیدی یافته و شرایط ظالمانه کنونی در ایران را به وجود آورده است؛ و اگر مشخص تر صحبت کنیم منشاء اصلی وضع نکبت بار و غیر قابل تحمل کنونی در ایران امپریالیست ها و سرمایه داران ایرانی جیره خوار آنان هستند.

مروری بر سیاست های اقتصادی و سیاسی جمهوری اسلامی از بدو روی کار آمدنش تا کنون نشان می دهد که این رژیم در شرایط گرفتار آمدن امپریالیست ها در بحرانی شدید و عمیق چگونه با مایه گذاشتن از جان کارگران ما و به قیمت خانه خرابی توده های ستمدیده به کمک آن ها شتافته است. یک روز با اخراج کارگران زن از کارخانه های بزرگ، روز دیگر با پیش فروش کردن منابع طبیعی و از طریق سیستم "بای بک"، و باز روزی دیگر از طریق پیاده کردن سیاست های بانک جهانی مبنی بر خصوصی سازی و غیره، این رژیم دست سرمایه های امپریالیستی را برای غارت ثروت های ایران و بهره وری از نیروی کار ارزان کارگران باز گذاشته و با اعمال شدیدترین دیکتاتوری ها شرایط را برای استثمار وحشیانه امپریالیست ها و سرمایه داران زالو صفت ایران تسهیل کرده است. وجود بازار خرید و فروش کودک و باندهای بزرگ قاچاق کودک در جامعه ما حاصل چنین شرایطی می باشد. مارکس در دوره ای که سیستم سرمایه داری

انگلستان هنوز وارد مرحله امپریالیستی نشده بود به موضوع خرید و فروش کودک در این سیستم اشاره کرده و می نویسد: "در یکی از بدنام ترین محله های لندن که بتنال گرین نام دارد، صبح های هر روز دوشنبه و سه شنبه بازار عمومی ای ترتیب داده می شود که در آنجا کودکان ۹ ساله از هر دو جنس رأساً خود را اجیر مانوفاکتور های ابریشم کار لندن می کنند." شرایط معمول عبارتند از یک شلینگ و ۸ پنی در هفته (که به اولیاء کودک تعلق دارد) و دو پنی برای خودم بعلاوه جای". این قرار دادها فقط برای یک هفته اعتبار دارد. صحنه ها و اظهاراتی که در جریان این بازار دیده و شنیده می شود واقعاً برانگیزنده است. (مطلب داخل کیومه را مارکس از گزارش کمیسیون کار کودک به تاریخ ۱۸۶۶ نقل کرده است. "کاپیتال جلد اول ص ۳۷۰"). این نمونه خود سندی است که منشاء اصلی چنین فجایعی را که همانا سیستم سرمایه داری است آشکار کرده و یادآور می شود که در ایران تنها با سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و همراه با آن نابودی نظام سرمایه داری و قطع هرگونه نفوذ امپریالیست ها از شؤونات جامعه ما امکان رهائی از استثمار، نکبت ها، فجایع و به طور کلی شرایط ظالمانه کنونی وجود دارد. وجود کودکان کار و خرید و فروش کودک در جامعه تحت سلطه سرمایه داران داخلی و خارجی در ایران، تجسم زنده این سخن کمونیست هاست که: "بورژوازی، بین انسان ها پیوند دیگری جز پیوند سودجویی عریان و تقدینگی بی عاطفه باقی نگذاشت. و استثمار بی پرده، بی شرمانه، بی واسطه و بی رحمانه را جایگزین استثمار پوشیده در پرده اوهام مذهبی و سیاسی ساخت" (بر گرفته از مانیفست حزب کمونیست، مارکس و انگلس). درست همین واقعیت است که تلاش برای نابودی این مناسبات پوسیده را با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل کارگران و پیشروان کارگری قرار می دهد.

## دیکتاتوری و تشکل های مستقل کارگری!

امروز کمتر کسی است که نداند که طبقه کارگر ایران علیرغم شرایط شدیداً مختنق حاکم بر جامعه و علیرغم همه بگیر و به بند ها و وحشی گری های رژیم جمهوری اسلامی به طور فعال در صحنه مبارزه حضور داشته و حتی در خونین ترین دوره های سلطه این رژیم نیز دست از مبارزه برای تحقق خواست های خود بر نداشته است. جای تردید نیست که این مبارزات پیگیر و شجاعانه، درس های مبارزاتی زیادی به کارگران آموخته است. مثلاً امروز دیگر برای کارگران مبارز ایران این حقیقت که جمهوری اسلامی مدافع و پشتیبان سرمایه داران می باشد، امری کاملاً بدیهی و آشکار می باشد؛ چرا که این کارگران در جریان مبارزه برای تحقق خواست های عادلانه شان همواره شاهد بوده اند که جمهوری اسلامی نه فقط جانب سرمایه داران را گرفته بلکه حتی به نفع آن ها مبارزات کارگران را سرکوب کرده است. اما یکی از درس های مهم مبارزات کارگران، ضرورت ایجاد تشکل های مستقل کارگری است که کارگران در جریان مبارزات خود نیاز به آن را هر چه بیشتر درک نموده و در هر فرصتی در جهت ایجاد آن تلاش می کنند. در عین حال آن ها شاهدند که تلاش های شان همواره با سد دیکتاتوری و سرکوب و بگیر و به بند رژیم مواجه می شود.

اگر به تاریخ مبارزات طبقه کارگر ایران در ارتباط با ایجاد تشکل های مستقل کارگری بر گردیم خواهیم دید که نیاز و ضرورت این امر صرفاً امروز نیست که برای کارگران ایران مطرح شده است. صرفنظر از دوره های گذشته دور، حتی اگر به سال های انقلابی ۵۷-۵۶ برگردیم می بینیم که کارگران در اولین فرصت اقدام به متشکل کردن خود نمودند. با از بین رفتن دیکتاتوری رژیم شاه و قبل از این که رژیم جانشین فرصت و امکان سازماندهی خود و برقراری مجدد دیکتاتوری عریان به نفع سرمایه داران داخلی و خارجی را بیابد (چرا که این رژیم نیز در دست مثل رژیم شاه - البته این بار با

فریب نوده ها - توسط امپریالیست ها بر سر کار آمده بود)، کارگران در اولین فرصت شکل های مستقل صنفی خود را به وجود آوردند. اما با استقرار دیکتاتوری جمهوری اسلامی، این رژیم، همه شکل های صنفی کارگران را نابود و شوراها را اسلامی در محیط کار را جانشین آن شکل های مستقل کرد. این واقعیت در عین حال بیانگر آن است که امروز هیچ نیروی مدعی طرفداری از طبقه کارگر که خود را کمونیست هم می نامد قادر نیست جز با مغلطه کاری دلیل اصلی عدم وجود شکل های مستقل کارگری در محیط های کار در ایران را ناشی از عدم آگاهی و یا بی تجربگی کارگران ما جا بزند.

می دانیم که کارگران با متشکل شدن در یک تشکیلات صنفی (مثلاً در سندیکا)، قدرت خود را در مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی خویش بالا می برند و این امر علاوه بر همه مزایا برای زندگی کارگران و ارتقای سطح آگاهی و تجارب مبارزاتی آن ها، زمینه را برای تماس روشنفکران کمونیست با طبقه کارگر تسهیل می کند. وظیفه کلی روشنفکران کمونیست نیز بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه کارگر و یاری به این طبقه جهت تشکیل حزب کمونیست یا حزب طبقه کارگر به مثابه ستاد رزمنده این طبقه جهت کسب قدرت سیاسی می باشد. بر این اساس شکی نیست که روشنفکران کمونیست باید از حق کارگران برای ایجاد شکل های صنفی مستقل خود از دولت، دفاع نمایند. اما همه مسئله این است که در جامعه ای که دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز بر آن

حاکم می باشد، کارگران در چه شرایطی امکان متشکل شدن پیدا می کنند؟ به راستی در شرایطی که شاهدیم که رژیم خونخوار جمهوری اسلامی از ایجاد هر گونه تشکلی به شدت جلوگیری می کند و حتی امکان فعالیت بی درد و سر به کسانی هم نمی دهد که با عنوان پرطمطراق نمایندگی از این یا آن سندیکای طبقه کارگر ایران هر از چند گاهی از مجامع بوروکراتیک و ظاهراً کارگری در کشورهای غربی سر در می آورند، در شرایطی که هیچ قانونی از تعرض رژیم دیکتاتوری حاکم در امان نیست آیا

می توان انتظار داشت که تلاش های کارگران ما برای ایجاد تشکل های صنفی خود به بار بنشیند و تحت سلطه جمهوری اسلامی تشکل های صنفی ای به وجود آیند که نه در روی کاغذ بلکه به طور واقعی در زندگی عملی کارگران به نفع آن ها نقش ایفاء کنند؟ مسلماً پاسخ منفی است. بنابراین این سؤال مطرح می شود که در جامعه کنونی ایران کارگران در چه شرایطی امکان متشکل شدن پیدا می کنند؟ و در این زمینه نقش روشنفکران کمونیست چیست؟ و این که آیا تضعیف و در هم شکستن سد دیکتاتوری اولین وظیفه ای نیست که در مقابل کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی این طبقه قرار دارد؟ واقعیت این است که تنها با شکاف انداختن در سد دیکتاتوری حاکم و در نتیجه با ایجاد شرایط نوین در جامعه است که طی آن کارگران امکان برپائی تشکل های صنفی خود را می یابند؛ چنین شرایطی به روشنفکران کمونیست نیز امکان بردن آگاهی سوسیالیستی در شکلی هر چه مؤثرتر به درون کارگران را می دهد که در پی آن زمینه برای تشکیل ستاد رزمنده این طبقه و کسب قدرت سیاسی هم به وجود می آید. بنابراین مسئله اصلی به این شکل مطرح است که با کدام تاکتیک و استراتژی و توسل به کدام اشکال مبارزاتی می توان به آفرینش چنان شرایطی کمک کرد؟ همان طور که دیده می شود اذعان به عامل اصلی در جلوگیری از تشکیل تشکل های صنفی طبقه کارگر در جامعه مختنق ایران که همانا دیکتاتوری عربان رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است، باعث طرح مسئله در شکل واقعی خود می گردد. اما درست با طرح مسئله در این شکل است که مدعیان دروغین طرفداری از طبقه کارگر برای گریز از انجام وظایفی که به این ترتیب بر دوش آن ها قرار می گیرد علیرغم اعتراف به وجود دیکتاتوری عربان و سخن در جامعه و حتی اذعان به آگاهی و تجربه نسبی کارگران ایران در زمینه تشکیل تشکل های صنفی خود، باز گناه فقدان چنین تشکل هائی را به گردن خود کارگران و نا آگاهی و بی تجربگی و ... آنان می اندازند.



اما برای تضعیف و شکاف انداختن در سد دیکتاتوری حاکم در جامعه ایران و آفرینش شرایط نوین مطلوب برای مبارزه طبقه کارگر در راه رهائی خود تنها یک مسیر انقلابی وجود دارد و آن راه اعمال قدرت انقلابی در مقابل رژیم می باشد که از طریق توسل به مبارزه مسلحانه با چشم انداز بسیج و سازماندهی توده ها و آزاد سازی مناطق صورت می گیرد. نه فقط تجارب جنبش مسلحانه در دهه پنجاه که آشکارا شرایط سیاسی را به نفع کارگران و دیگر توده های مردم تغییر داد بلکه جریان مبارزه مسلحانه در کردستان که برای مدتی باعث آزادی این منطقه شد، درستی این راه را تأیید کرده اند. با تداوم مبارزه مسلحانه و شکل گیری شرایط نوین در پرتو این شیوه از مبارزه، امکان برپائی تشکل های مستقل صنفی طبقه کارگر هم بطور واقعی مهیا می شود. بنابراین ما در حالی که از حق کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل خود دفاع می کنیم و به این حقیقت نیز واقفیم که حاصل تلاش های کارگران در این جهت، کسب تجربه و ارتقاء سطح آگاهی آنان می باشد ولی بر این حقیقت تأکید می کنیم که برای رهائی از وضعیت ظالمانه موجود و غلبه بر پراکندگی موجود در صفوف طبقه کارگر هیچ راهی جز آن که در فوق به آن اشاره شد وجود ندارد و کارگران آگاه و روشنفکران انقلابی طبقه کارگر باید به هر طریق که می توانند در این راه کام بردارند.

فروردین ماه ۱۳۹۳

## هراس جمهوری اسلامی از برگزاری آزادانه روز کارگر!

در اول ماه مه امسال (یازده اردیبهشت) در شرایطی که کارگران در کشورهای مختلف جهان باراه پیمائی و تجمعات مبارزاتی برای برگزاری جشن روز جهانی خود به خیابان ها آمدند، در ایران، جمهوری اسلامی مجدداً با توسل به ارباب و ریا از برگزاری آزاد این روز توسط کارگران جلوگیری کرد. البته با توجه به سابقه طولانی برگزاری جشن اول ماه در میان کارگران آگاه ایران (مثلاً در سال ۱۳۵۸ بیش از ۵۰۰ هزار نفر زیر پرچم فدائی در تظاهرات اول ماه مه شرکت کردند) و الزامات بین المللی، رژیم ظاهراً وجود روز کارگر را انکار نمی کند. کما این که امسال در حالی که هم چون سال های قبل در وحشت از تجمع کارگران حتی به تشکل های خود ساخته خود نظیر شوراهای اسلامی و خانه کارگر هم اجازه تجمع و راهپیمائی نداد، خود اقدام به برپائی روز کارگر دولتی در "ورزشگاه آزادی" نمود که روحانی در آن سخنرانی کرد.

واقعیت این است که در شرایط دیکتاتوری و خفقان در جامعه، توده عظیم کارگران ایران امکان نمی یابند حتی در روزی که به نام آن ها در تاریخ ثبت شده نیز به خیابان آمده، مظالم و جنایت های بی پایان سرمایه داران در محیط های کار را افساء و بر ضرورت تحقق خواست های برحق خود تاکید کنند. آن چه در اول ماه مه امسال در تهران و بعضی از شهرهای ایران گذشت نیز شدت دیکتاتوری حاکم بر ایران و تلاش رژیم برای ممانعت از هرگونه تجمع کارگری را نشان داد. امسال درست در شرایطی که روحانی با فریبکاری تمام در روز کارگر اعلام میکرد که باید "شکل گیری تشکل های مدنی، مردمی و انجمن های خاص در میان کارگران آزاد و بدون مشکل باشد" مأموران امنیتی جمهوری اسلامی چه یونیفورم پوش و چه در لباس شخصی در تهران به برخی از کارگران شرکت واحد که قصد پخش گل و شیرینی در بین همکاران و شهروندان را

داشتند حمله کرده و در حالی که آن ها را مورد ضرب و شتم و توهین و بد رفتاری قرار دادند، تعدادی از آن ها را نیز دستگیر نمودند.

به گفته برخی از منابع خبری در این روز، محوطه اطراف وزارت کار که قرار بود کارگرانی در آن جا تجمع کنند به صورت یک پادگان نظامی در آمده بود و مأموران پلیس و لباس شخصی ها به هیچکس اجازه تردد در آن محل را نمی دادند. مأموران جمهوری اسلامی حتی به خانه برخی از فعالین کارگری یورش برده و آن ها را در خانه خود بازداشت نمودند. در برخی شهرها نیز همین رفتار جهت جلوگیری از هر گونه تجمع کارگران صورت گرفت. مثلاً حتی مانع از آن شدند که جمعی از خانواده های کارگری در باغی در کرج که برای گرامیداشت روز جهانی کارگر تعیین کرده بودند، جمع شوند. در سقز به منظور پراکنده کردن گروه هایی از کارگرانی که به تجمع در میدان شهر اقدام می نمودند بنا به گزارشی در این زمینه آن قدر پلیس و مأمور امنیتی به محل آمده بودند که توجه هر ناظری را به خود جلب می کرد.

همان طور که میدانیم تحت دیکتاتوری جمهوری اسلامی تاکنون تلاش های کارگران برای تشکیل تشکل های مستقل خود با سرکوب مواجه شده و به شکست انجامیده است. با این حال شاهدیم که در این جا و آن جا از وجود سندیکا و اتحادیه در این یا آن بخش از کارگران ایران صحبت می شود و فعالیت هائی از آن گونه که در بالا شرح رفت را هم به چنان تشکل هائی منتسب می کنند. اما اگر منظور از سندیکا یا هر نوع دیگری از تشکل صنفی کارگری، تشکلی است که قانونیت داشته و بتواند در مقابل سرمایه داران از منافع صنفی کارگران دفاع کند، واقعیت این است که در حال حاضر چنین تشکلی در میان هیچ یک از بخش های طبقه کارگر ایران وجود خارجی ندارد. در رابطه با فعالیت هائی که در اول ماه مه امسال صورت گرفت، و بر آن مبنا برخی سعی در ایجاد این توهمی می کنند که گویا کارگران ایران در تهران یا در شهرهای کردستان موفق به ایجاد تشکل های مستقل خود شده اند، باید دانست که در شرایطی

که هر تلاش جدی برای سازماندهی کارگران و ایجاد سندیکا و غیره شدیداً سرکوب می شود، الان سال هاست که در حوزه کارگری فعالیت هائی صورت می گیرد که صرفاً به روز اول ماه مه هم اختصاص ندارد.

واقعیت این است که امروز در جنبش کارگری ایران نیز هم چون دیگر جنبش های اجتماعی، رژیم در حالی که با تخصیص نیرو و امکانات و هم چنین اتخاذ تاکتیک های متنوع ضد انقلابی می کوشد کوچکترین حرکات و فعالیت های مبارزاتی در صفوف کارگران را کنترل و کانالیزه کند، در عین حال برخی از فعالیت های تحت کنترل خود را تا آن جا که خارج از چهارچوب نظام موجود نبیند، می پذیرد و تحمل می کند. بر این اساس امروز فعالین کارگری ای وجود دارند که در محدوده بسیار تنگی در حوزه کارگری فعالیت هائی انجام می دهند و رژیم علاوه بر به کارگیری هر نوع وسیله و ترفندی برای کنترل آن ها، هر جا نیز لازم ببیند فعالین در این حوزه (همان طور که فعالین در حوزه های دیگر نظیر حوزه ملی) را دستگیر و چماق سرکوب را بر سر آن ها فرود می آورد. دستگیری و ضرب و شتم فعالین کارگری در روز کارگر امسال و جلوگیری از تجمع کارگران در محل های یاد شده نیز درست در راستای چنین سیاستی صورت گرفت. اما، به طور کلی اقدامات سرکوبگرانه جمهوری اسلامی در روز اول ماه مه یک بار دیگر آشکار ساخت که این رژیم تا چه حد از تجمع کارگران وحشت دارد. این رژیم در حالی که کارگران مبارز ایران را در شرایطی می بیند که به قول رفسنجانی برای نظام مثل بمب ساعتی هستند، چاره ای جز اعمال شدیدترین دیکتاتوری ها و ایجاد فضای رعب و اختناق در جامعه ندارد. به واقع هراس جمهوری اسلامی از جنبش کارگری به حدی است که حتی تحمل پخش شیرینی و یا تجمع در یک باغ از طرف فعالین کارگری یاد شده را هم ندارد. در چنین شرایط دیکتاتوری و فضای رعب و اختناق است که کارگران ایران از برگزاری آزاد روز خود محروم شده اند.

هراس جمهوری اسلامی از برگزاری آزادانه روز کارگر

این واقعیت عربان در عین حال افشاگر کسانی است که در تحلیل های غیر واقعی خود امکان ایجاد تشکل های توده ای و علنی کارگری را در زیر سلطه دیکتاتوری جمهوری اسلامی امکان پذیر جلوه داده و کارگران و روشنفکران مبارز این طبقه را با سراب ایجاد سندیکا و اتحادیه های کارگری علنی سرگرم می سازند. در حالی که تا زمانی که در جهت نابودی جمهوری اسلامی و از بین بردن عوامل اصلی وجود دیکتاتوری در ایران مبارزه قاطع و پرتیمی صورت نگیرد و تا زمانی که نتوان با اقدامات انقلابی، دیکتاتوری موجود را تضعیف یا به بیانی دیگر در آن شکاف انداخت، نه امکان برپائی تشکل های علنی کارگری وجود خواهد داشت و نه کارگران ما خواهند توانست روز جهانی خود را آزادانه جشن بگیرند. به امید رشد و شکوفائی جنبش کارگری ایران و روزی که طبقه کارگر ما بتواند پرچم خود را بر فراز مبارزات همه مردم ایران به اهتزاز در آورد.

اردیبهشت ماه ۱۳۹۳

## قراردادهای موقت و دیکتاتوری بورژوازی!

نگاهی به عملکرد بورژوازی وابسته ایران در طی ۳۰ سال اخیر حاکی از آن است که این بورژوازی نه فقط از طریق طولانی کردن ساعات کار، پائین آوردن دستمزدها، قائل شدن هزینه بسیار نازل برای ایمن سازی محیط کار و ترفند های شناخته شده دیگر به چپاول دسترنج کارگران می پردازد بلکه به مدد رژیم حامی خود (جمهوری اسلامی) توانسته است با خارج کردن تدریجی کارگران ایران از شمول قانون کار، استثمار وحشیانه ای را به کارگران تحمیل و جامعه را با نابسامانی ها و مصائب دهشتناک روبرو سازد. در دوران خاتمی در ابتدا کارگاه های زیر ۵ کارگر را از شمول قانون کار خارج کردند و سپس اعلام شد که کارگاه های زیر ۱۰ نفر کارگر هم خارج از قانون کار قرار دارد. این روند امروز به آن جا منجر شده است که روز نامه رسالت در خرداد امسال گزارش داد که اساساً ۵۰ درصد کارگران شاغل ایران مشمول قانون کار نیستند. اما یکی از نمودهای تشدید استثمار کارگران از طریق خارج کردن آنان از شمول قانون کار، تحمیل قراردادهای موقت به کارگران می باشد.

ببینیم معنی قرارداد موقت چیست؟ چرا از زمان رواج یافتن چنین قراردادی در مراکز تولید، کارگران در سراسر ایران به آن معترض بوده و علیه آن مبارزه کرده اند؟ و چرا از آن زمان تا کنون لغو قراردادهای موقت به یکی از مطالبات کارگران و شعارهای اعتراضات کارگری تبدیل شده است. مثلاً در ۱۲ اسفند ۱۳۸۹ حدود ۱۸۰۰ کارگر مجتمع پتروشیمی تبریز برای لغو قراردادهای موقت و پایان دادن به نقش شرکت های پیمانکاری دست به اعتصاب زدند! و سؤال دیگر این است که سرمایه داران مفت خور از قبل قرارداد های موقت چه سودهایی به جیب می زنند؟

رایج شدن قراردادهای موقت در ایران به اوایل دهه ۷۰ به زمان "سردار سازندگی" شدن رفسنجانی می رسد، به دوره ای که دولت رفسنجانی ضمن باز کردن هر چه بیشتر

در های کشور به روی سرمایه گذاران خارجی، در قانون کار مصوبه سال ۱۳۶۹ دست برد و آن را به ضرر کارگران و به سود سرمایه داران داخلی و خارجی "اصلاح" کرد. در ماده ۷ قانون مذکور چنین آمده است: "قرارداد کار عبارت است از قرارداد کتبی یا شفاهی که به موجب آن کارگر در قبال دریافت حق السعی کاری را برای مدت موقت یا غیر موقت، برای کارفرما انجام می دهد". هر چند این قانون کار با گنجانیدن عبارات "قرار داد کتبی یا شفاهی" و همچنین "موقت یا غیر موقت"، به سرمایه دار امکان دور زدن قانون به نفع خود را می داد اما به هر حال وجود برخی از تبصره ها و بندهای این قانون دست سرمایه دار در تحمیل شرایط استثمار کاملاً دلخواه خود به کارگران را می بست. از جمله بر اساس این قانون، کارگری که بیش از ۹۰ روز در کارگاهی کار می کرد قانون کار الزاما شامل حال او شده و حق استفاده از مزایائی نظیر حق اولاد، حق مسکن یا بیمه بیکاری را داشت و همچنین در مواردی از پوشش های قانونی برخوردار بود. از جمله سرمایه دار به راحتی نمی توانست او را از کار اخراج کند و تازه در صورت اخراج حداقل موظف به "پرداخت حق سنوات علاوه بر مطالبات و حقوق معوقه" او بود. در دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی بود که طرح قرارداد های موقت به مجلس برده شده و تصویب گشت که مطابق آن دست سرمایه داران برای استثمار کارگران در ابعاد هر چه وسیعتری باز شد. حالا دیگر سرمایه داران به جای بستن قرار دادهای دائمی یا دراز مدت با کارگران هر جا که امکان داشت شروع به بستن قراردادهای ۸۹ روزه (کمتر از سه ماه، تا قانون کار شامل حال کارگر نشود) کردند. در آغاز ادعا می شد که قراردادهای موقت مربوط به کارهای دائم نبوده و تنها در حوزه هایی که خود کار، حالت موقت دارد به کار گرفته خواهد شد. اما، عقد چنین قراردادهائی که باعث می شد بخشی از دسترنج کارگر (که به صورت حقوق جانبی از قبیل عیدی یا حق خواروبار و اولاد و غیره به او پرداخت می شد) توسط سرمایه دار به تاراج برود و نیز به او امکان می داد که کارگران باسابقه خود را از کار بی کار و کارگر

ارزان قیمت را در اختیار بگیرد، چنان سودآوری ای برای سرمایه داران داشت که آن ها همراه با فرستادن صلواتی بلند برای رفسنجانی و دیگر سران جمهوری اسلامی قرارداد موقت را به تدریج به کارهای دائم نیز گسترش دادند.

تحت حمایت دولت از سرمایه داران، کار به جایی رسید که روزنامه شرق در ۱۸ آبان ۱۳۸۳ رسماً اعلام نمود که: "در حال حاضر ۴۶ درصد نیروی کار قرارداد موقت بوده که این رقم تا پایان سال جاری به ۶۴ درصد و تا پایان برنامه توسعه چهارم به ۹۰ درصد افزایش خواهد یافت". البته تحقق این پیش بینی زیاد طول نکشید و امروز کار به آن جا کشیده شده است که به گفته معاون وزیر کار "۹۰ درصد کل شاغلان مشمول قانون کار کشور دارای قرارداد موقت کاری هستند" (روزنامه رسالت، ۱۹ خرداد ۱۳۹۳). هم چنین باید گفت که با توجه به این واقعیت که بخشی از کارگران ایران اساساً شامل قانون کار نمی شوند، بنابراین امروز عملاً اکثریت مطلق کارگران ایران خارج از شمول قانون کار قرار دارند که یا از طریق قراردادهای موقت و سفید امضاء و یا با شرایط بدتر از این ها به کار می پردازند.

در تداوم روند فوق است که امروز سرمایه داران حتی به کشاندن قراردادهای موقت به حوزه کارهای دائم نیز بسنده نکرده بلکه هر روز "ابتکار" جدیدی برای چابیدن دسترنج کارگران و در واقع مکیدن خون آنان تهیه می بینند به طوری که انعقاد قراردادهای موقت و غیر دائم تا آن جا پیش رفته است که به قول رئیس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی کشور، "به ظهور قراردادهای جدید ماهیانه، فصلی، یکطرفه و سفید امضاء انجامیده است." (نقل از خبرگزاری ایسنا به تاریخ ۳ آبان ۱۳۹۲). همراه با چنین روندی سران جمهوری اسلامی نیز مرتب با "اصلاح" قانون کار، استثمار هر چه وحشیانه تر نیروی کار را برای سرمایه داران تسهیل می کنند. مثلاً در آذر ماه سال گذشته (سال ۹۲) بود که تبصره های ۱، ۳ و ۴ ماده ۷ قانون کار توسط دولت دهم (البته با تشریفات قانونی در مجلس) حذف شد. به این ترتیب مثلاً اگر



تبصره ۴ ماده ۷ مقرر می‌داشت که "کارفرمایان موظفند به کارگران قرارداد موقت به نسبت مدت کارکرد مزایای قانونی پایان کار به ماخذ هر سال یک ماه آخرین مزد پرداخت کنند" حال با حذف این تبصره خیال سرمایه دار کاملاً آسوده گشته که قانوناً می‌تواند از پرداخت مبلغ تعیین شده در آن تبصره به کارگر سرباز زند و مطمئن باشد که بالا کشیدن این بخش از دستمزد کارگران باعث نخواهد شد که احیاناً کارگری از او به مراجع قانونی شکایت کند.

یا اگر به موجب تبصره ۳ آن ماده "قراردادهای بیش از ۳۰ روز باید به صورت کتبی و در فرم مخصوصی باشد که توسط وزارت کار در چارچوب قوانین و مقررات تهیه و در اختیار طرفین قرار داده می‌شود"، با حذف شدن این تبصره، سرمایه داران امکان یافته اند بی هیچ دغدغه خاطری به بستن قراردادهای شفاهی و کمتر از ۳۰ روز با کارگران اقدام کنند که در نتیجه آن حتی اگر کارگری یک سال هم با چنین قراردادی جان‌کنده و کار کند باز "چارچوب قوانین و مقررات" شامل حال او نمی‌شود و سرمایه دار به راحتی، هم می‌تواند با هر مبلغ ناچیزی که میل دارد او را به کار بگیرد و هم وی را از دیگر امکانات رایج برای کارگران محروم ساخته و مبلغ معدل آن امکانات را خود به جیب بزند. در حال حاضر بر اساس گزارش فوق‌الذکر ایسنا "عمده کارگران قرارداد موقت را کارگرانی تشکیل می‌دهند که "با داشتن بیش از ۱۵ و حتی ۲۰ سال سابقه کار هنوز قراردادهای یک ماهه و سه ماهه با آن‌ها بسته می‌شود" و "بسیاری از نیروهای کار جوان کشور هم اکنون در قالب قرارداد های کوتاه مدت سه ماهه، شش ماهه و یا سفید امضاء مشغول به کارند."

با رواج قرارداد های موقت آن هم در اشکالی بسیار ناهنجار، امروز نه فقط همان طور که ذکر شد سرمایه داران امکان یافته اند بخشی از دسترنج کارگران که در شکل حق بیمه، حق اولاد و عیدی و غیره به آن‌ها پرداخت می‌شد را چپاول کنند، بلکه با اهمیتی افزون‌تر، با این قرارداد ها امنیت شغلی کارگران نیز از بین رفته است. پیش از این بر

اساس قانون کار، سرمایه دار تنها موقعی حق اخراج کارگر را پیدا می‌کند که مجموعه ای از موارد چون قصور کارگر در انجام وظایف محوله، اعلام نظر مثبت شورای اسلامی کار و از این قبیل یک جا فراهم شود.

در این صورت هم سرمایه دار پس از "پرداخت حق سنوات علاوه بر مطالبات و حقوق معوقه" می‌توانست کارگر خاطی را از کار اخراج کند. در حالی که قانونی شدن قراردادهای موقت، به سرمایه دار قانوناً حق می‌دهد که هر وقت اراده کرد کارگر را حتی اگر بیست سال هم سابقه کار داشته باشد از کار اخراج و کارگر دیگری را با مزدی به مراتب کم تر از کارگر قبلی در اختیار خود بگیرد. به این ترتیب قراردادهای موقت به مثابه دست پخت دولت رفسنجانی که بعد توسط دولت های دیگر جمهوری اسلامی به کار گرفته شد، کارگران ایران را با عدم امنیت شغلی نگران کننده ای مواجه ساخته است.

امروز در شرایط گرفتار آمدن سیستم سرمایه داری در بحرانی عمیق که خوابیدن تولید و وجود ارتش عظیم "ذخیره کار" یعنی صف گسترده بیکاران از اثرات آن می‌باشد، سرمایه داران شرایط را برای استثمار هر چه وحشیانه تر کارگران چنان مهیا دیده اند که حتی به حقوق بسیار اندکی هم که در قانون کار ارتجاعی مصوبه سال ۱۳۶۹ برای کارگران در نظر گرفته شده بود دستبرد می‌زنند. چنین است که امروز ایران برای سرمایه داران به بهشتی برین و برای کارگران و زحمتکشان ما به جهنمی سوزان تبدیل شده است. جای تردید نیست که حفظ چنین شرایطی و حراست از نظم ظالمانه سرمایه داری حاکم بر کشور تنها در سایه حاکمیت یک دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز امکان پذیر گشته، دیکتاتوری ای که امروز کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران در قالب وحشیگری های بی‌امان جمهوری اسلامی با آن مواجه می‌باشند.

جمهوری اسلامی در تلاش بی وقفه ضد کارگری سرمایه داران همواره یار و مددکار این طبقه بوده است و اساساً به خاطر سلطه همین طبقه استثمارگر مفت خور است که

قراردادهای موقت و دیکتاتوری بورژوازی

دیکتاتوری به روینای ذاتی سلطه نظام سرمایه داری وابسته در ایران تبدیل شده و وجه غیر قابل انکار سیمای سیاسی جامعه را تشکیل می دهد؛ و بر چنین اساسی است که در جامعه ما مبارزه با دیکتاتوری بدون مبارزه با سیستم سرمایه داری حاکم راه به جایی نمی برد. کارگران آگاه با وقوف بر واقعیت تنیدگی دیکتاتوری با سلطه نظام جابرانه سرمایه داری باید بر این امر تأکید کنند که مبارزه برای سرنوینی جمهوری اسلامی ضرورتاً باید با مبارزه برای نابودی نظام سرمایه داری حاکم توأم گردد. چرا که شرط رهایی کارگران ایران از ظلم و اجحاف سرمایه داران در گرو نابودی این نظام می باشد که تا زمانی که سلطه اش در ایران برقرار است رژیم های دیکتاتوری چون جمهوری اسلامی را هم برای حفاظت از شرایط استثمار و چپاول کارگران باز تولید می کند.

خرداد ماه ۱۳۹۳

## "کارگر زندانی آزاد باید گردد!"

"کارگر زندانی آزاد باید گردد" شعاری است که از زندانی شدن کارگران به دلیل فعالیت های کارگری در رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی حکایت می کند. در شرایطی که سرمایه داران، تحت حمایت رژیم حامی خود یعنی جمهوری اسلامی بی مهابا به اعمال شدیدترین ظلم و ستم در حق کارگران و دستبرده به حقوق آنان دست می زنند، در شرایطی که سرمایه داران به یمن ارتش وسیعی از بیکاران، با ابراز شادی و شغف از فراوانی نیروی کار، به کارگر به مثابه کالای یک بار مصرف می نگرند و برای کسب سود هر چه بیشتر زانو وار از مکیدن آخرین قطره خون کارگر نیز نمی گذرند، در چنین شرایطی قابل تصور است که کارگران امروز با چه خشم و کینه طبقاتی در مقابل سرمایه داران و رژیم حامی آنان فرار گرفته اند. از طرف دیگر خشم و کین سترگ کارگران در شرایط دیکتاتوری و فضای به شدت مختنق ایران همواره به طور کامل امکان و مجال بروز پیدا نمی کند. به همین خاطر گاه می شنویم که این یا آن کارگر به دلیل استیصال از شرایط موجود دست به خودکشی زده است. یا برعکس می بینیم که خشم و کین متراکم و انبار شده در دل کارگران عکس العمل های مبارزاتی در اشکال گوناگون را از طرف آنان موجب گشته است.

در این میان هر چند به طور نسبی شاهد انتشار اخبار مربوط به تجمعات اعتراضی کارگران در اقصی نقاط ایران هستیم، اما کمتر خبری از مبارزات کارگران که منجر به دستگیری و زندانی شدن آنان می گردد در رسانه ها انعکاس می یابد. در مواردی در لابلاي اخبار نشریات به اصطلاح کارگری تحت کنترل رژیم معلوم می شود که کارگرانی با اتهاماتی از قبیل "اخلال در نظم کارخانه"، "بهره برداری سیاسی از اعتراضات صنفی" و از این قبیل دستگیر و زندانی شده اند. گاه نیز علت دستگیری، درگیر شدن فیزیکی کارگران با عوامل کارفرما در محیط کار می باشد.

کارگر زندانی آزاد باید گردد

به این موارد هم چنین باید حمله پلیس به تجمعات کارگری که به خاطر اعتراض به پایمال شدن حقوق اولیه صنفی شان صورت می گیرد نیز اضافه شود که همراه با ضرب و شتم کارگران، دستگیری برخی از مبارزترین عناصر کارگری را در بر دارد. جای تعجب نیست که تحت سلطه رژیم دیکتاتور جمهوری اسلامی و وزارت اطلاعات جنایتکارش حتی نامی هم از این کارگران مبارز زندانی در میان نیست. البته این که مدت هاست که نام چند کارگر زندانی همراه با عکس آنان در زندان وسیعاً پخش می شود داستان دیگری است. موضوعی است که هر انسان هوشیاری را به تعمق وامیدارد که در شرایطی که وجود کل کارگران زندانی انکار می شود چه مصلحت هائی باعث شده است که رژیم و وزارت اطلاعاتش حساسیت ضد انقلابی همیشگی خود را نسبت به تبلیغ به نفع چنین زندانیانی بروز ندهند!؟

در مورد زندانی شدن کارگران به طور کلی، انتشار خبری از خبرگزاری ایلنا در رابطه با "رویکرد دولت روحانی در مواجهه با بازداشت برخی از کارگران و از جمله کارگران پلی اکریل اصفهان، کارگران معدن چادرملو، سیمان لوشان..." در دهم بهمن ماه ۱۳۹۲ و انتشار اخباری دیگر مبنی بر زندانی شدن کارگران در نقاط مختلف کشور در ماه بهمن و اسفند بسیاری را به این باور رساند که روند دستگیری و زندانی شدن کارگران مبارز از زمان روی کار آمدن رئیس جمهور جدید، روحانی وسعت بیشتری به خود گرفته است. در رابطه با زندانی شدن کارگران کارخانه پلی اکریل اصفهان، اخبار خود نشریات رژیم حاکی از آن است که در دوم بهمن ماه ۱۳۹۲، پلیس امنیت شهرستان مبارکه، ۶ تن از کارگران این کارخانه را احضار و برای آنان حکم بازداشت موقت صادر نمود. بنا به دلایلی بازداشت این کارگران در مجلس مطرح گردید و آنان که در زندان دستگرد اصفهان زندانی بودند بعداً به قید وثیقه آزاد شدند.

۲۸ نفر از کارگران معدن چادرملو نیز در روزهای دهم، یازدهم و دوازدهم بهمن ماه دستگیر و زندانی شدند که با توجه به مبارزه خانواده های آنان و به دلیل آن که یکی

از آن ها کسی بود که از طرف رژیم به طور رسمی به عنوان نماینده کارگران و عضو هیات مدیره نهاد کارگری معدن چادرملو برگزیده شده بود، خبر بازداشت آن ها نیز انعکاس یافت و این کارگران نیز پس از مدتی از زندان آزاد شدند. در مورد کارگران سیمان لوشان و کارگران مراکز دیگر که در گزارش ایلنا به آن ها اشاره شد خبری در دست نیست. اما چند مورد دیگر از زندانی شدن کارگران به خاطر مبارزه برای تحقق خواسته های عادلانه خویش، واقعیت فوق الذکر را به صورت هر چه زنده تری بیان می کنند. یکی از این موارد مربوط به کارگران شرکت بین المللی کیسون می باشد که در پروژه های عمرانی ساختمانی و شهرک سازی فعالیت می کند.

در اول بهمن ۱۳۹۲ به دنبال اعتصاب کارگران و بعد مواجه شدن کارگران با توهین و تهدید مدیران و گروگان گرفته شدن آن ها توسط کارگران، با این که در پایان روز، کارگران، مدیران مذکور را آزاد کردند ولی در روز دوم اعتصاب، پلیس گارد ویژه به کارگران این شرکت حمله کرده و ۱۰۰ نفر از آن ها را دستگیر نمود. هنوز از سرنوشت این کارگران زندانی خبری در دست نیست. رویداد دیگر مربوط به تجمع کارگران کاشی تبریز کف می باشد که در ۱۷ بهمن در اعتراض به پرداخت نشدن حقوق معوقه شان برای چندمین بار در مقابل استانداری آذربایجان شرقی تجمع کرده بودند. این کارگران با یورش پلیس مواجه شدند و اعتراض صنفی آنان با ضرب و شتم و دستگیری کارگران، سرکوب شد. زندانی شدن سه کارگر پتروشیمی رازی به اتهام "اخلال در نظم" کارخانه که به دنبال شکایت کارفرما صورت گرفت، مورد دیگری است که خبر آن در اسفند ماه ۱۳۹۲ منتشر شد. به نوشته ایلنا یکی از کارگران پتروشیمی ضمن اشاره به "تشکیل پرونده قضائی برای این سه کارگر" تأیید کرد که دستگیری کارگران مذکور به دنبال مبارزه یک هزار کارگر پتروشیمی برای تحقق حقوق صنفی شان صورت گرفت.

کارگر زندانی آزاد باید گردد

نمونه های فوق الذکر بیانگر آنند که بازداشت و زندانی شدن کارگران به دلیل مبارزه شان با سرمایه داران واقعیتی انکار ناپذیر در رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی است. واقعیتی که گاه در سخنان ایادی رژیم جمهوری اسلامی نیز با آشکاری بیان می شود. مثلاً نماینده مبارکه وقتی پس از دستگیری کارگران پلی اکریل اصفهان در مجلس مطرح می کند که: "مطالبات قانونی کارگران باید به طور جدی دنبال شود اما شاهدیم که اعتراضات آن ها از مسیر قانونی منحرف شده است و به افرادی که به دنبال بهره برداری سیاسی از اعتراضات صنفی هستند، بهانه برای سوء استفاده می دهد." این سخنان معلوم می کند که مزدوران جمهوری اسلامی برای زندانی کردن کارگران پلی اکریل اصفهان چه اتهاماتی به آن ها زده اند: اتهام خارج کردن اعتراضات صنفی ایشان از "مسیر قانونی" و این اتهام که از اعتراضات صنفی، بهره برداری سیاسی کرده اند!

همچنین وقتی "محسنی اژه ای"، وزیر اطلاعات سابق و دادستان کل کشور در دوره دولت روحانی، در یک نشست خبری (۱۴ بهمن ۱۳۹۲) در رابطه با زندانی شدن تعدادی از کارگران در مراکز مختلف، ضمن تکذیب تغییر رویکرد قوه قضائیه در مواجهه با اعتراضات صنفی کارگران تأکید می کند که با افرادی که به اسم اعتراضات صنفی اقدامی برخلاف نظم عمومی و امنیت ملی انجام بدهند برخورد می کند، او با این سخنان صرفاً دست به تهدید نمی زند. بلکه با شناختی که از این جلاد و کل مقامات جمهوری اسلامی وجود دارد سخنان او به واقع بیانگر آن است که کارگران مبارزی که برای حقوق پایمال شده شان مبارزه کرده اند با اتهام اقدام علیه نظم عمومی و امنیت ملی مورد "برخورد" قرار گرفته اند. "برخورد" البته در دستگاه قضائی ای که محسنی اژه ای جلاد دادستان آن می باشد، معانی گوناگونی دارد که زندانی کردن کارگران می تواند "برخورد" کاملاً نرم این دستگاه مخوف محسوب گردد.

بر چنین اساسی است که می توان دید که شعار "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، در جامعه ما یک شعار مبارزاتی است که مدافعین طبقه کارگر و همه نیروهای آزادیخواه

سرسخن ماهنامه کارگری چریکهای فدائی خلق ایران

باید هر چه وسیع تر در مبارزات خود این شعار را مطرح و با همه وجود آن را فریاد بزنند. این شعار مربوط به کارگران خاصی نیست بلکه همه کارگران مبارزی را در بر می گیرد که با خشم و کین بجا، به مقابله با سرمایه داران و ایادی آن ها در مراکز کار و تولید برخاسته و شجاعانه و قاطعانه از منافع و شرافت کارگری خود دفاع و در اثر این امر با پرونده قضائی و حبس و زندان مواجه شده اند. مبارزه این کارگران در شرایطی رخ می دهد که جامعه تحت سلطه سرمایه داران داخلی و خارجی ایران خود برای کارگران زحمتکش ما زندان بزرگی است، جهنمی است که تنها راه خلاصی از آن مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران می باشد. بگوشیم شعار "کارگر زندانی آزاد باید گردد" را در پیوند با این مبارزه و در جهت تحقق این هدف پیش برده و آن را هر چه رساتر فریاد زنیم.

تیر ماه ۱۳۹۳



## "اسلام" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی!

انگلس، این آموزگار کبیر پرولتاریای جهان وقتی حاصل مشاهدات خود از وضع طبقه کارگر در انگلستان قرن ۱۹ را به رشته تحریر در می آورد، شرایط مرگباری که سرمایه داران در پی سود هرچه بیشتر برای کارگران به وجود می آورند را به دقیق ترین شکل توصیف و در مقام یک قاضی واقعاً عادل به طور انکار ناپذیری ارتکاب سرمایه داران انگلیس به قتل عمد کارگران را با رساترین بیان ثابت نمود.

امروز در ایران تحت سلطه رژیم جمهوری اسلامی با نگاهی هر چند گذرا به شرایط کار و زندگی کارگران که حتی از شرایط طبقه کارگر انگلیس در قرن ۱۹ نیز وخیم تر و جنایت بار تر است کاملاً می توان صحت گفته انگلس و عمق جنایتی که سرمایه داران داخلی و خارجی در ایران در حق کارگران مرتکب می شوند را دریافت. اما چه رابطه ای بین شرایط اسفبار کار و زندگی کارگران ما و اسلامی که به پسوند جمهوری حاکم بر ایران جسیبده است وجود دارد؟

برای درک این امر باید سه دهه به عقب برگشت و روی دوره ای تأمل نمود که خمینی و دیگر سردمداران رژیم جمهوری اسلامی در حالی که به هر جنایتی دست می زدند و در عمل به وحشیانه ترین شکلی به سرکوب انقلاب توده های تحت ستم ایران مشغول بودند، اعمال ددمنشانه و جنایت بار خود را با اسلامی که تا آن زمان برای مردم ما ناشناخته بود، توجیه می کردند. در آن زمان جملاتی از این قبیل که در کتاب "صحیفه نور" خمینی آمده است با فریاد های دلخراش تکرار می شد: "اسلام احکام جنگ دارد... شمشیرها را بکشید و این علف های هرز را قطع شان کنید... این ها را قطع شان کنید یا آدم شان کنید"، "اگر شمشیر برای خدا بلند بشود و برای خدا پائین بیاید این انگیزه، انگیزه الهی است... ارزشمند است."، "قرآن می گوید با اشخاصی که مسلم اند با مدارا رفتار کنید و آن ها که با خدا نیستند بزنید، بکشید، حبس کنید".

"اسلام" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی

خمینی مشخصاً در سال ۱۳۶۰ که پاسداران و نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی با حمله به مردم مبارز ایران و قتل و کشتار آن‌ها در خیابان‌ها و زندان‌ها جوی‌های خون به راه انداخته بودند، برای تشجیع هر چه بیشتر آن آدم‌کشان، همچون شغالی پست از جمله زوزه می‌کشید که: "امیر المؤمنین - سلام الله، آن مرد نمونه عالم... با کسانی که توطئه می‌کنند شمشیر را می‌کشید و می‌گشت. هفتصد نفر را در یک روز... از دم شمشیر گذراند... ما نمی‌ترسیم که در روزنامه‌های سابق، در روزنامه‌های خارج ایران برای ما چیزی بنویسند... ما می‌خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد" و یا می‌گفت: "این توطئه‌گرها در گردستان و غیر آن در صف کُفار هستند، با آن‌ها باید با شدت رفتار کرد. دولت با شدت رفتار کند، ژاندارمری با شدت رفتار کند؛ ارتش با شدت رفتار کند... بروید فاسد‌ها را سرکوب کنید، بروید توطئه‌گرها را سرکوبی کنید..." (نقل از سخنرانی خمینی در ۲۶ مرداد ۱۳۵۸). در مقطع مورد بحث که خمینی و دیگر سردمداران رژیم به شکلی که گفته شد نیروهای مسلح و امنیتی خود را برای خونریزی و بر خورد کاملاً بی‌رحمانه با مردم ستم‌دیده و مبارز بسیج کرده و آن‌ها را - به گونه‌ای که امروز در قامت دیگر مزدوران امپریالیسم آمریکا و به طور برجسته همچون "داعش" می‌بینیم - به جنگ و خونریزی علیه مردم می‌فرستادند، قریب به اتفاق روشنفکران ایران چه مشکل در سازمان‌های سیاسی آن دوره و چه غیر از آن بدون تعمق روی این امر که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی با دست‌زدن به چنان خونریزی‌های وحشیانه در صدد حفظ و حراست از کدام سیستم اقتصادی - اجتماعی و در جهت منافع کدام طبقه آن چنان با وقاحت کشتار مردم را در سرلوحه کار خود قرار داده‌اند و هدف‌شان از ابراز چنان سخنان و تبلیغاتی چیست؟! این درک نادرست را ارائه دادند که گویا آن‌ها به خاطر اعتقاد به اسلام چنین می‌کنند و گویا قصدشان مسلمان کردن آحاد جامعه است.

در واقع این دسته از روشنفکران ادعاهائی که آنان برای توجیه جنایات خود و برای کتمان چهره خونخوار و ارتجاعی سرمایه داران ارائه می دادند (و امروز هم می دهند) را پذیرا شده و لذا به جای سرمایه داران خارجی (امپریالیست ها) و سرمایه داران داخلی وابسته به آن ها، "اسلام" را مورد حمله قرار دادند. اما واقعیت آن بود که همه آن اعمال سرکوبگرانه از طرف رژیم حاکم و توجیه آن با اسلامی که مورد تبلیغ شان بود - که در ضمن چاشنی وعده و وعیدهای توخالی برای کارگران و قشرهای محروم جامعه را نیز در بر داشت، تماماً به خاطر تحکیم سلطه خود و حفظ و حراست از سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران صورت می گرفت.

این همان رابطه ای است که بین اسلام جمهوری اسلامی و حفظ سیستم سرمایه داری وابسته ایران وجود دارد واقعیتی که وضعیت دردناک و بسیار اسف بار زندگی کارگران ما نیز از آن ناشی شده است. همان رابطه ای که اگر از مغرضین بگذریم، خیل روشنفکران کوتاه بین و در عین حال گنده دماغ ایران قادر به درکش نبودند؛ و البته هنوز هم در حالی که ظاهراً سرمایه داری و سرمایه داران را مورد حمله قرار می دهند باز با نادانی قادر نیستند پی به چنین رابطه ای بین اسلام و سرمایه داران در ایران و شرایط کنونی کارگران ببرند.

در واقع، این روشنفکران نمی توانستند و نمی توانند درک کنند که دین و از جمله دین اسلام وسیله ای در دست طبقات استثمارگر برای تسهیل شرایط استثمار کارگران و غارت منابع و ثروت های توده ها می باشد؛ و جمهوری اسلامی از کشتارهای دهه ۶۰، و بعد، از کشتارها و جنایاتی که در طول سی و پنج سال گذشته لحظه ای متوقف نشده است، مسلمان کردن مردم ایران را تعقیب نمی نمود بلکه این رژیم اسلامی از سرکوب و خون ریزی و توجیه همه آن ها و دیگر اعمال ننگین خود با اسلام، هدفی جز حفظ و حراست از سیستم سرمایه داری وابسته ایران را نداشته و ندارد؛ چرا که آن ها به مثابه خدمتگزار

"اسلام" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی

امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی از اسلام به عنوان وسیله ای جهت آماده کردن شرایط هر چه آسان تر استثمار به نفع این طبقات استثمارگر استفاده می کنند. حقیقت فوق برای بسیاری از کارگران ایران چه در همان آغاز که خمینی می گفت مردم ایران برای اقتصاد (یا خربزه) انقلاب نگرده اند و چه بعدها که جمهوری اسلامی شمشیر را از رو بست، امر نا روشنی نبود چرا که آن ها معنی واقعی آن سخنان و آن اعمال را در زندگی خود به خوبی می دیدند. امروز که همگان شاهد هستند که طبقه سرمایه دار ایران در زیر سلطه جمهوری اسلامی یعنی در پرتو سرکوب مبارزات کارگران و دیگر توده های تحت ستم مردم و حمایت های قانونی آن ها از سرمایه داران و به طور کلی اداره همه امور کشور به نفع این طبقه (و مسلماً اربابان خود یعنی امپریالیست ها) به چه ثروت های نجومی دست یافته اند تا جائی که نام برخی از آن ها در ردیف چندمین ثروتمند جهان درج می شود (مثلاً رفسنجانی به مثابه یک سرمایه دار بزرگ به عنوان چهل و ششمین ثروتمند جهان شناخته شده است) دیگر حنای تبلیغاتی که تحت نام ضدیت با اسلام می کوشند به جای سرمایه داران، صرفاً ایدئولوژی اسلامی حکومت حامی آنان را عامل سیه روزی کارگران جا بزنند، رنگی ندارد.

امروز کارگران ایران با قتلگاه هائی چون عسویه مواجه اند و با پوست و گوشت خود لمس می کنند که جمهوری نکبت و ننگین حاکم بر ایران با اسلام اسلام گفتن و با تکیه بر ایدئولوژی اسلامی شان چه جهنمی برای کارگران به وجود آورده و چگونه با این اسلام به سرمایه داران امکان داده است تا برای خود بر روی این زمین بهشتی برین بسازند. تنها کافی است برای نمونه اندکی با شرایط زندگی کارگران در عسویه آشنا شد تا بتوان به عینه دید که به اصطلاح جمهوری حاکم بر ایران با اسلام خود نه این که قصد مسلمان کردن کارگران را داشته باشد بلکه همه مسئله آن است که با اسلام خود از قیل استثمار هر چه شدیدتر نیروی کار سود سرمایه داران را افزایش دهد. عسویه که قبلاً روستائی در جنوب ایران بود امروز به خصوص با تأسیسات پالایشگاهی که در

دوره خاتمی (سال ۱۳۷۸) در آن جا پایه گذاری شد به یکی از مراکز بزرگ صنعتی ایران تبدیل شده است. با ایجاد و فعالیت تأسیسات گاز و پتروشیمی در این منطقه آلودگی هوا به چنان درجه ای رسیده که امروز سازمان انتقال خون از پذیرش خون کارگران امتناع می کند و بروز بیماری های مزمن هم چون آسم و بیماری های پوستی و هم چنین ابتلا به سرطان به امری رایج در میان کارگران عسلویه تبدیل شده است. حتی خود به اصطلاح کارشناسان ایمنی و بهداشت رژیم اعتراف می کنند که در صورت تمام شدن پروژه عسلویه و به هر حال بیکار شدن کارگران آن ها مجبورند کل در آمدی که حاصل جان کندن آن ها در این پروژه می باشد را صرف هزینه درمانی خود نمایند. کارگران این منطقه به طور شبانه روزی در کمپ هائی که با صرف کمترین هزینه از طرف سرمایه داران ساخته شده به سر می برند.

محل خوابشان اتاق کوچکی است که چهار یا پنج نفر باید در آن جا بخوابند و صبح رأس ساعت ۴.۳۰ با صدای زنگ از جا بپرند تا بتوانند ساعت شش صبح در محل کار حاضر باشند. از آن جا که تعداد توالت و حمام و محل دستشویی و شستشوی لباس (کارگران مجبورند لباس های خود را در طشتی با دست بشویند) به هیچ وجه با تعداد کارگران هم خوانی ندارد، آن ها مجبورند مدت زیادی را در صف های مربوط به این امور – البته در محوطه ای که عاری از هرگونه نظافت و بسیار کثیف می باشد – صرف کنند. در محل صرف صبحانه نیز چنین وضعی حاکم است و به همین خاطر اغلب کارگران بسته کوچک کره و مربای چند گرمی خود را در نایلونی گذاشته و آن را در مسیر راه به سوی کارخانه می خورند. وضع نظافت و بهداشت در این کمپ ها بسیار وخیم است.

تردد آن ها به محل کار و برعکس نیز با اتوبوس های قراضه یا با سوار شدن روی موتورهای مسافربری صورت می گیرد که تا کنون بارها در زیر کامیون هائی که رانندگان شان دارای گواهی رانندگی پایه یک نیستند له شده اند – و این علاوه بر خطراتی است که در محل کار به دلیل صرف کمترین هزینه از طرف سرمایه دار برای

"اسلام" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی

ایمنی محیط کار مثابه "سوانح کار" در کمین آن هاست. مسلماً توصیف همه جنبه های زندگی کارگران عسویه در کمپ های کثیف و در شرایطی که فضای امنیتی و سنگینی اختناق در آن بسیار بالا و در عین حال دست پخش کنندگان مواد مخدر در میان کارگران کاملاً باز است، در این جا نمی گنجد.

در ارتباط با شرایط کار این کارگران که تعداد زیادی از آن ها دارای مدرک لیسانس یا بالاتر از لیسانس هم هستند، سرمایه داران برای استثمار هر چه شدیدتر آن ها چنان دست خود را باز می بینند که علاوه بر تحمیل شرایط وحشتناک استثمار "معمول" که در اکثر کارخانجات و مراکز تولیدی در ایران برقرار است در ابعادی هر چه گسترده تری شیوه های جدیدی از مکیدن خون کارگران را نیز اختراع کرده اند. از جمله کارگران عسویه علاوه بر قراردادهای موقت و سفید امضاء که خود حاکی از عنان گسیختگی سرمایه داران در استثمار نیروی کار می باشد از قراردادهائی صحبت می کنند که خود نام "قراردادهای ننگین" به آن ها داده اند.

یکی از اشکال این نوع قرارداد ها آن است که به هنگام استخدام کارگر، سرمایه دار از او می خواهد که سفته ای را امضا کند که وی را متعهد به کار در حوزه مورد نظر سرمایه دار به مدت معینی می کند. بنابراین سرمایه دار کاملاً قادر است که از این کارگر یا به عبارت درست تر از این برده خود به هر ترتیب که می خواهد بهره کشی نماید، در حالی که اگر کارگر نخواهد تن به چنین استثماری بدهد و خواستار ترک کار شود مجبور است مبلغی که در سفته نوشته شده است را به سرمایه دار بپردازد و البته اگر هم از این کار سرباز بزند، مأموران رژیم حامی سرمایه دار گویا به خاطر "بوسه پیغمبر"، بر دست کارگر "او را دستگیر و روانه زندان می کنند!

تنها با اندکی تأمل روی شرایط جهنمی کارگران عسویه که بخشاً یا تماماً در دیگر محیط های کارگری ایران نیز حاکم است می توان سخن فوق الذکر از انگلس را در مورد سرمایه داران ایران نیز به کار برد و با قاطعیت، آن ها را قاتلینی نامید که در پی حرص

و آز سیری ناپذیر خود شرایط مرگباری برای کارگران ما به وجود آورده و آن ها را به زندگی توأم با شکنجه و مرگ تدریجی محکوم کرده اند. اما واقعیت دیگر آن است که همه این وضعیت غیر انسانی و اعمال ظلم و ستم بی پایان در حق کارگران به همان گونه که توضیح داده شد در پرتو حکومتی حاصل گشته که با اسلام مورد تبلیغش شرایط را برای استثمار وحشیانه نیروی کار توسط سرمایه داران مهیا کرده است. جای تردید نیست که اسلام در دست این حکومت پوششی برای حفظ نظام سرمایه داری وابسته در ایران و در نتیجه تأمین منافع امپریالیست ها و سرمایه دارن داخلی می باشد.

امروز کارگران و توده های آگاه ایران شاهدند که آن ها نه فقط با سرکوب و دیکتاتوری و اختناق بلکه با تحمیق و فریب کارگران سعی در تأمین منافع سرمایه داران دارند و می کوشند شرایط ظالمانه موجود را برای کارگران مشیت الهی جلوه داده و کارگران را به صبر و تحمل وضع موجود ترغیب کنند. بیهوده نیست که امروز در نشریات رژیم وقتی مثلاً شرایط جهنمی کارگران عسلویه مورد توصیف قرار می گیرد برای تحمیق کارگران و قابل تحمل کردن شرایط استثمار برای آنان، کارگران را به خدا و پیغمبر رجوع می دهند.

مثلاً پس از توصیف شرایط بسیار وخیم و اسفبار کارگران عسلویه می نویسند: "زندگی کارگری در منطقه پارس جنوبی حکایت ها دارد و تا زمانی که چند صباحی از عمر شریف را در آن جا سپری نکنید هرگز پی به صبوری جامعه کارگری نخواهید برد... و اگر تاریخ، بوسه پیغمبر اعظم (ص) بر دست آن کارگر را روایت نمی کرد شاید اکنون اینان وضعیتی بس اسفبار تر از امروز داشتند!" (نقل از سایت استان نیوز) این گونه تبلیغات نیز به نوبه خود بیانگر آن است که مبلغین رژیم چگونه از اسلام برای تسهیل شرایط استثمار به نفع سرمایه داران و تداوم وضعیت بس اسفبار کارگران استفاده می کنند.

"اسلام" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی

بنابراین امروز در شرایطی که شدت جنایات سرمایه داران در حق کارگران ما و حمایت و پشتیبانی رژیم جمهوری اسلامی از سرمایه داران امری غیر قابل کتمان است، دست به اصطلاح روشنفکرانی که هنوز هم به هر ترتیب سعی می کنند پیوند بین اسلام جمهوری اسلامی با سرمایه داران داخلی و خارجی در ایران را در ذهن مردم مخدوش سازند، هر چه بیشتر رو شده است. با این حال هنوز افشاء و طرد ایده ها و تبلیغات آن ها لازم است تا مبارزه با سرمایه داران و سیستم سرمایه داری وابسته در ایران و تلاش برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی با شفافیت هر چه بیشتری به نفع طبقه کارگر ایران پیش برود.

مرداد ماه ۱۳۹۳



## تجربه ای از مبارزات کارگران پتروشیمی رازی!

در شرایط تداوم استثمار وحشیانه و بی‌شرمانه کارگران ایران توسط سرمایه داران، امروز از یک طرف مبارزات کارگری وسعت و شدت هرچه بیشتری به خود گرفته است و از طرف دیگر رژیم جمهوری اسلامی علاوه بر همه اقدامات سرکوبگرانه و ترسناکانه که برای بازداشتن کارگران از مبارزه و پی‌گیری خواست‌های صنفی و طبقاتی خود به کار می‌بندد به روند تهدید و ارعاب کارگران و حذف آن‌ها از محیط کار از طریق احضار به دادگاه و تعیین حبس و زندان برای کارگران معترض ابعاد و شدت بیشتری بخشیده است - که البته خود ننگ حک شده دیگری بر پیشانی این رژیم و دولت روحانی است. تداوم مبارزات کارگران پتروشیمی رازی و چگونگی برخورد مقامات ذیربط دولت روحانی به کارگران یکی از نمونه‌های بارز در این مورد می‌باشد.

مبارزات کارگران پیمانی پتروشیمی که از ۱۸ دی ماه سال قبل (۱۳۹۲) برای افزایش دستمزد، لحاظ شدن حقوق بر مبنای قانون مشاغل سخت و زیان‌آور و برآورده شدن برخی دیگر از خواست‌های صنفی آن‌ها آغاز شده بود در ۲۸ بهمن ماه که کارگران یک بار دیگر برای تحقق خواسته‌های خود دست به تجمع زدند با برخورد شدید کارفرما و رژیم حامی‌شان مواجه شد؛ و متعاقب آن با شکایت کارفرما هشت تن از کارگران به "دادگاه عمومی" احضار گشتند که از میان آن‌ها حال چهار تن از کارگران از طرف "دادگاه" به شش ماه حبس و پنجاه ضربه شلاق محکوم شده‌اند.

نگاهی به شرایط کار در پتروشیمی رازی نشان می‌دهد که در این مؤسسه نیز هم چون دیگر مؤسسات تولیدی و محیط‌های کار، با توجه به قوانینی که عمدتاً در دوره رفسنجانی و خاتمی به نفع سرمایه داران و به ضرر کارگران تصویب شد و دست سرمایه داران را در تبدیل قراردادهای رسمی کارگران به قراردادهای موقت کاملاً باز گذاشت، برای اکثر کارگران که برخی از آن‌ها حتی بیست سال یا بیشتر سابقه کار دارند، از

تجربه ای از مبارزات کارگران پتروشیمی رازی

طرف سرمایه دار شرایط کار پیمانی تحمیل شده است؛ به طوری که امروز در نتیجه چنان تحمیلی نزدیک به دو هزار نفر از کارگران پتروشیمی (از مجموع سه هزار کارگر این واحد صنعتی) زیر نظر چندین شرکت پیمانکاری کار می کنند.

اساس اعتراضات و مبارزات کارگران پتروشیمی نیز به این امر بر می گردد که صاحبان کار به خود اجازه داده اند که به کارگران پیمانی خیلی کمتر از کارگران رسمی حقوق پرداخت نمایند. در عین حال این کارگران که به دلیل سختی شرایط کارشان مشمول قانون مشاغل سخت و زیان آور هستند از این بابت مزایائی دریافت نمی کنند که لحاظ کردن آن در حقوق ماهیانه و در حق بیمه و هم چنین در اختیار گذاشتن سرویس رفت و برگشت و ناهار از جمله خواست های این کارگران می باشد. اما در شرایطی که در طی یک سال پس از اولین تجمع اعتراضی کارگران، سرمایه دار و ایادیش واقعی به خواست های آن ها ننهاند، کارگران پیمانی پتروشیمی در ۲۸ بهمن سال قبل دست از کار کشیده و در مقابل ساختمان دفتر مرکزی این شرکت دست به تجمع زدند که منجر به تسلیم شکایت نامه ای از طرف ایادی سرمایه دار (خود سرمایه دار مربوطه که یک فرد اهل ترکیه است در آن کشور زندگی می کند) به مقامات حکومتی و برخورد آن مقامات با کارگران شد. باید دید در این شرح از آن چه وقوع یافته و به طور کلی در مجموع مبارزات اخیر کارگران پتروشیمی رازی چه نکات مهمی نهفته است، نکاتی که بررسی اجمالی آن ها می تواند درس های ارزنده ای را در اختیار کارگران ایران قرار دهد. برای هر انسانی با اندکی تعمق روی موضوع مورد بحث آشکار است که برخورد مقامات رژیم به کارگران پتروشیمی رازی و محکوم کردن آن ها به زندان و شکنجه علنی و قانونی (مورد ضربات شلاق قرار دادن آن ها) تنها به جهت خاموش کردن مبارزات کارگران پتروشیمی رازی و زهر چشم گرفتن از این کارگران صورت گرفته است تا آن ها از مبارزه برای تحقق خواست های برحق خویش منصرف شوند. اتفاقاً اساس برخورد "دادگاه" با کارگران پتروشیمی را شکایت نامه کارفرما تشکیل می دهد، چرا که در آن

شکایت نامه، خواست های روشن و برحق فوق الذکر کارگران "درخواست های غیر موجه و خارج از موضوع روابط کاری" قلمداد شده اند.

"دادگاه" هم چنین حکم خود در مورد چهار کارگر مذکور را با تکیه بر این ادعای کارفرما که گویا آن ها با "تحریک و ترغیب" دیگر کارگران "باعث تجمع کارگران پیمانکاری و تعطیلی کارگاه شده‌اند" صادر کرده و از اقدام مبارزاتی کارگران با عبارت "اخلال در نظم" یاد نموده است. در حالی که گفتگوی کارگران با یکدیگر و اقدام به تجمع برای طرح خواست های عادلانه و برحق خود به سرمایه داران ظاهراً امری غیر قانونی در رژیم جمهوری اسلامی به شمار نمی رود.

واقعیت این است که در شرایطی که سرمایه داران وابسته از طریق رژیم حافظ و مدافع منافع خود یعنی جمهوری اسلامی دیکتاتوری خود را بر جامعه ایران مستولی ساخته اند هیچ حقی برای کارگران از هجوم این دیکتاتوری مصون نیست. بر چنین اساسی است که با این که در قوانین رژیم حاکم بی گیری مطالبات کارگری جرم محسوب نشده و حق کارگر شمرده می شود، اما چنین حقی به راحتی از طرف خود دست اندر کاران این رژیم زیر پا گذاشته می شود. محکوم کردن تعدادی از کارگران پتروشیمی رازی به زندان و تحمل ضربه های شلاق نیز مثال و نمونه ای است که نشان می دهد تحت دیکتاتوری بورژوازی حاکم بر جامعه ایران هیچ حق تثبیت شده ای برای کارگران نمی تواند وجود داشته باشد. این یک جمعبندی واقعی از چگونگی اعمال قدرت سرمایه داران علیه کارگران ما می باشد که به خاطر سپردن و حرکت بر اساس آن از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

اگر این واقعیتی است که دیکتاتوری حاکم در ایران حتی به قوانین خود نیز پایبند نیست و بی قانونی روال کار و قانون جمهوری اسلامی به مثابه رژیم نماینده منافع بورژوازی وابسته ایران را تشکیل می دهد، در چنین شرایطی کارگران نمی توانند خود را صرفاً به مبارزه قانونی دلخوش ساخته و امیدوار باشند که خواست های خود را در مجاری

تجربه ای از مبارزات کارگران پتروشیمی رازی

قانونی متحقق خواهند کرد. در نتیجه کسانی هم که کارگران را از انجام اقدامات انقلابی باز داشته و سعی می کنند که آن ها مبارزات خود را صرفاً در مجاری قانونی پی گیری کنند به واقع خود مدافع وضع ظالمانه موجود اند، وضع ظالمانه ای که کارگران ما را به برده های نوین تبدیل و خون آن ها را در شیشه کرده است.

در حال حاضر شاهدیم که کارگران ایران برای افزایش دستمزد، حق بیمه و دیگر خواست های صنفی و یا عمدتاً برای حقوق های پرداخت نشده خویش دست به اقداماتی می زنند. ظاهراً قانونی ترین این اقدامات که در مواردی خبر آن ها در نشریات خود رژیم هم درج می شود همانا تجمع کارگران در مقابل درب کارخانه یا محلی در مؤسسه تولیدی مربوطه و یا در مقابل یکی از ارگان های دولتی می باشد. اما حتی در چنین مواردی نیز کارگران به اشکال مختلف مورد تهاجم سرمایه داران و سرکوب نهادهای حکومتی قرار می گیرند.

توجه به نمونه اخیر از برخورد نهادهای دولتی به مبارزات کاملاً قانونی کارگران معدن سنگ آهن بافق که به جای رسیدگی به خواست های صنفی آنان، حکم احضار به دادگاه برای تعدادی از آن کارگران صادر کردند، هم به نوبه خود بیانگر عدم پابندی حکومتیان به قوانین خود می باشد. اما مبارزه کارگران ما به حوزه های ظاهراً قانونی محدود نیست و نمی تواند محدود شود. در موارد زیادی کارگران از سوی مدیریت کارخانه تهدید به اخراج می شوند و در صورت پی گیری جهت رسیدن به خواست های خود عملاً نیز با اعمال قدرت کارفرمایان، کار خود را از دست می دهند، یا پلیس به کارگران حمله کرده و تجمعات آن ها را به هم می زند. تهدید و ارباب کارگران توسط پلیس و حتی تهاجم شبانه از سوی پلیس امنیتی به منزل کارگران آگاه و مبارز جهت ارباب آنان و اعمال روش های پلیسی دیگر نیز از جمله ترندهائی هستند که سرمایه داران و رژیم حامی شان دست در دست هم برای تداوم شرایط استثمار و محکم کردن زنجیرهای دست و پای کارگران به آن ها متوسل می شوند. در چنین شرایطی کارگران

مجبور به مقابله شده و به اجبار دست به اقداماتی می زنند که قوانین سرمایه داری رژیم ظرفیت پذیرش آن ها را ندارد.

بسیاری از کارگران ایران پس از این که از مبارزاتشان در شکل های به اصطلاح قانونی نظیر مذاکره با کارفرما، تهیه طومار و اقدام به تجمعات اعتراضی و اقداماتی از این قبیل نتیجه ای نمی گیرند به شیوه هائی از مبارزه روی می آورند که نه فقط از نظر دست اندرکاران جمهوری اسلامی کاملاً محکوم است بلکه برای خیلی از روشنفکرانی که به مثابه اپوزیسیون علنی رژیم تحت عنوان فعال در این یا آن حوزه اجتماعی قلم فرسائی کرده و فعالیت می کنند نیز پذیرفتنی نیست. برخی از این شیوه ها که در حال حاضر از طرف کارگران به کار گرفته می شود عبارت اند از بستن جاده، گروگان گرفتن مدیران و یا اشغال کارخانه، راه پیمائی و تظاهرات، تخریب ماشین آلات و وسایل کارخانه و از این قبیل. هم چنین در شرایطی که کارگران از شدت ظلم و فشاری که به آن ها وارد می شود به طور فردی به انجام برخوردهائی که از آن ها به عنوان برخوردهای خشن یاد می شود متوسل می شوند که درگیری فیزیکی با کارفرما از جمله آن هاست.

در رابطه با به کار گیری هر یک از چنین شیوه های مبارزه از طرف کارگران، عمال رسمی رژیم و وابستگان غیر رسمی شان تردیدی به خود راه نمی دهند که کارگران معترض و مبارز را اراذل و اوباش خطاب کنند. یا نیروهای سرکوبگر رژیم - همان طور که به طور برجسته در مورد کارگران خاتون آباد شاهد بودیم - با اراذل و اوباش خواندن کارگران، آن ها را که به واقع به خاطر تحقق مطالبات عادلانه شان به مبارزه برخاسته اند به گلوله ببندند.

در مورد کارگران پتروشیمی رازی هم گفته می شود که آن ها با استناد به قانون مقابله با اراذل و اوباش محکوم شناخته شده اند که همان طور که گفته شد این اولین مورد نیست که کارگران مبارز ما از طرف ایادی رژیم، اراذل و اوباش نامیده می شوند. اما

تجربه ای از مبارزات کارگران پتروشیمی رازی

تجربه مبارزات کارگران پتروشیمی و محاکمه تعدادی از آنان در مراجع قضائی رژیم جمهوری اسلامی با استناد به قانون مربوط به مقابله با اراذل و اوباش تنها بر درستی جمعبندی ارائه شده در فوق تأکید کرده و نشان می دهد که تحت حاکمیت سیستم سرمایه داری در ایران که دیکتاتوری ذات جدا ناپذیر آن می باشد هیچ حق تثبیت شده ای برای کارگران نمی تواند وجود داشته باشد و تا زمانی که این سیستم پا برجاست حقوق کارگران پایمال گشته و از جانب ارگان های سرکوبگر دولتی مورد تهاجم قرار خواهند گرفت.

روی این نکته هم باید تأکید کرد که صرف نظر از این که در روی کاغذ چه قانونی بر له یا علیه کارگران ما تنظیم گشته (و البته قوانین رژیم های مدافع سرمایه داری اساساً علیه منافع کارگران و در جهت به بند کشیدن آن ها تنظیم شده اند)، آن ها همواره در اعتراض به شرایط استثمار ظالمانه ای که سرمایه داران برای شان به وجود آورده اند مبارزه می کنند و در این مسیر نه قوانین سرمایه داری و نه انواع اقدامات سرکوبگرانه رژیم هرگز قادر به جلوگیری از مبارزات آن ها نمی باشند. اما در طی همین مبارزات است که کارگران ما با تکیه بر تجارب خود به خوبی در می یابند که تنها در جامعه ای می توانند به حقوق تثبیت شده ای برای خود دست یابند که به حاکمیت سرمایه داران داخلی و اربابانی که این سرمایه داران به آنان وابسته اند یعنی امپریالیست ها پایان داده باشند. چنین است که مبارزات صنفی و خود بخودی کنونی کارگران بستری جهت ارتقاء آگاهی و کسب تجربه و به قول معروف "مدرسه جنگ" آن هاست. مدرسه ای است که آن ها را برای جنگ در جهت نابودی سیستم سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران و رسیدن به سوسیالیسم آماده می کند. آگاهی و تجربه ای که راه آن ها را برای برپائی جامعه دلخواه خود، جامعه سوسیالیستی هموار می سازد.

شهریور ماه ۱۳۹۳

## طرح های جدید جمهوری اسلامی علیه زنان کارگر!

هر روز که می گذرد شاهد تلاش جدیدی از سوی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی برای بیکار سازی زنان کارگر و ایجاد شرایط هر چه اسارت بار تری برای آن ها در جامعه هستیم. اگر دیروز با اقداماتی نظیر خارج کردن کارگاه های زیر ده نفر کارگر از شمول قانون کار به استعمار هر چه بیشتر زنان که اغلب در چنان کارگاه های مشغول کارند، دامن زدند، و یا با اقداماتی دیگر موجب بیکاری وسیع زنان شدند، امروز با بردن طرح جدیدی به مجلس تحت عنوان طرح "صیانت از حریم عفاف و حجاب" سعی دارند به بیکار سازی زنان ابعاد وسیع تری داده و مقاصد استعمارگرانه خود را با شدت هر چه بیشتری پیش ببرند.

طرح تازه ارائه شده به مجلس مزین به عبارات ریاکارانه ای نظیر رعایت "حرمت زنان" و یا ادعاهای ارتجاعی نظیر "ما غیرت دینی داریم" و معاشرت زنان با "نامحرمان" نباید صورت بگیرد، ظاهراً جلوگیری از "اختلاط" زنان با مردان را در مرکز توجه خود قرار داده است. ماده پنجم از طرح "صیانت از حریم عفاف و حجاب" مقرر می کند که در واحد های صنفی اشتغال به کار، زنان باید با "پرهیز از اختلاط با مردان و در ساعات متعارف یعنی ۷ صبح تا ۱۰ شب" باشد. و در مورد مشاغلی که زنان به کار شبانه می پردازند تصریح شده است که باید مجوز نیروی انتظامی وجود داشته باشد. شکی نیست که با چنین مقرراتی محدودیت های بسیار زیادی برای اشتغال زنان به وجود آمده و بیکار سازی زنان وسعت هر چه بیشتری می یابد.

اولین بار در تیرماه سال جاری در شهرداری تهران بود که اجرای طرح های سرکوب گرانه مبتنی بر خارج کردن زنان از بازار کار از طرف محمدباقر قالیباف، شهردار تهران مطرح و برکناری زنان کارمند از بعضی پست ها و جداسازی اتاق های کار زنان و مردان مورد تأکید قرار گرفت. در ماه شهریور نیز رئیس پلیس اماکن ناجا

طرح‌های جدید جمهوری اسلامی علیه زنان کارگر

اعلام کرد که از این پس زنان اجازه اشتغال در قهوه‌خانه‌ها و کافی‌شاپ‌ها و سفره‌خانه‌های سنتی را ندارند. با چنین اقداماتی روشن است که اگر در حال حاضر به رغم آمار بسیار بالای بیکاری زنان و زنان سرپرست خانواده، بنا به برخی گزارشات رسمی، زنان تنها ۱۶ درصد از نیروی کار ایران را تشکیل می‌دهند، این رقم به درجه باز هم پائین‌تری نزول خواهد کرد.

اگر به گذشته برگردیم می‌بینیم که بیکار سازی زنان از همان دوره خمینی و آغاز کار رژیم جمهوری اسلامی با اخراج کارگران زن از برخی کارخانجات بزرگ، تحمیل کار نیمه وقت به آنان و ایجاد محدودیت برای اشتغال زنان در بعضی رشته‌ها شروع شد. واقعیت این است که خمینی و دارو دسته‌اش در زمانی روی کار آمدند که سیستم سرمایه‌داری جهانی که سرمایه‌داری وابسته ایران نیز جزئی ارگانیک از آن می‌باشد دچار بحران بود؛ و این هم امر ثابت شده‌ای است که در شرایط بحران، رژیم‌های حافظ و مدافع سرمایه‌داری می‌کوشند در درجه اول زنان را از بازار کار خارج کنند.

چنین رژیم‌هایی البته برای این کار خود توجیهاتی می‌تراشند تا توده‌ها به دلایل اصلی بیکار سازی زنان پی نبرند. با رجوع به تجارب تاریخی می‌بینیم که مثلاً اگر هیتلر در شرایط شدت گیری بحران در آلمان، در توجیه بیکاری زنان این‌طور جلو می‌داد که گویا معتقد است که زن خوب مادری است که زندگی خود را وقف تربیت فرزندانش می‌سازد، و دستگاه تبلیغاتی نازی‌ها خانه‌نشین شدن زنان را حسنی برای آنان قلمداد می‌نمودند، در ایران نیز خمینی و دیگر سردمداران جمهوری اسلامی برای لاپوشانی علت اصلی ایجاد محدودیت برای اشتغال زنان - که همانا بحران و رکود در سیستم سرمایه‌داری ایران بود، ایجاد محدودیت در اشتغال زنان را با توسل به این بهانه که در اسلام در مورد زن ائله و بئله گفته شده توجیه کردند. امروز با شدت گیری بحران در سیستم سرمایه‌داری وابسته ایران، خوابیدن تولید و بسته شدن کارخانجات یکی پس از دیگری، چنان آهنگ سربیی به خود گرفته است که باعث گسترش شدید بیکاری گشته



و نه فقط زندگی کارگران بلکه زندگی آحاد بزرگی از جامعه را نیز در چنگال خود می فشرد.

در عین حال با شدت گیری بحران، درجه فشار روی زنان و بیکار سازی آنان نیز ابعاد هر چه فزاینده ای به خود گرفته است. به عبارتی دیگر، هر چه تعطیلی کارخانه ها و مراکز تولید و رشد بیکاری در جامعه شدت و وسعت بیشتری می یابد دست اندرکاران رژیم هم در وسعت و شدت بیشتری به زن ستیزی و محدود کردن کار زنان در جامعه که اکثریت آنان را زنان کارگر تشکیل می دهد، روی می آورند. این دو نسبت کاملاً مستقیم با هم دارند.

بر این اساس، شاهدیم که توجیحات ایدئولوژیکی اینان نیز بس وقیحانه تر از قبل گشته است، گوئی این فرزندان خلف خمینی دژخیم، به کشف مقررات و توصیه های جدیدی در اسلام که تاکنون مطرح نکرده بودند نایل آمده اند(!!). مثلاً اگر دیروز خمینی در توجیه بیکار سازی و تحمیل کار نیمه وقت به زنان کارگر و در تلاش برای محدود کردن حضور زنان در امور اجتماعی مطرح می کرد که به گفته اسلام جایگاه زن در خانه است و شرکت کردن زنان در کارهای اجتماعی در دوره شاه باعث شد که "آنها حتی مردها را هم فاسد کردند"، اگر دیروز در توجیه دلیل مجبور کردن زنان برای پوشاندن موی سرشان، از قول بنی صدر، اولین رئیس جمهور رژیم گفته می شد که گویا از موی زنان "اشعه" ای ساطع می شود که باعث تحریک مردها می گردد، امروز با شدت گیری بحران اقتصادی در سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و رشد هر چه شدیدتر بیکاری در جامعه و هم زمان تشدید سیاست خارج کردن زنان از بازار کار، گردانندگان کنونی رژیم به ایجاد فضای تبلیغاتی جدیدی روی آورده و در حالی که در نشریات خود می نویسند که "بسیاری از مسئولان مهمترین وظیفه زنان را تربیت فرزند و همسر داری عنوان می کنند" (نقل از "کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران، ۱۳۹۳/۷/۲۷) و "عفاف و حجاب" برای زنان تجویز می کنند، کار را به جایی هم رسانده اند که جوجه آخوندهای

طرح های جدید جمهوری اسلامی علیه زنان کارگر

شان با وقاحت تمام مطرح می کنند که "خداوند متعال" گفته است که اساساً "زن باید به لحاظ اقتصادی وابسته به مرد باشد"؛ و یا در برنامه های تلویزیونی شان مطرح می کنند که به گفته اسلام علاوه بر موی سر، همه قرص صورت زن باید پوشیده شود؛ و این امر گویا دلایل به اصطلاح علمی هم دارد و آن این است که از چشمان مرد اشعه ای ساطع می شود که وقتی به صورت زن بخورد باعث پیری زود رس زن می گردد!! (شبکه ۲، برنامه "زنده باد زندگی" دوم مهر سال جاری) این خرافه و مهملاتی که از فرط مسخره بودن شان بیشتر به شوخی و مزاح شباهت دارند، و به مایه جوک زنان و مردان تبدیل گشته اند، دقیقاً انعکاس و شرح حال ورشکستگی اقتصاد در هم شکسته و گرفتار در چنبره بحران سرمایه داری وابسته ایران است.

در چنین شرایطی است که طرح "صیانت از حریم عفاف و حجاب" در مجلس مطرح شده، در شرایطی که فشارهای وحشتناک و خانمان برانداز وضعیت اقتصادی وخامت بار کنونی بر زندگی کارگران و زحمتکشان، آن هم در شرایط سیطره اختناق سیاه حاکم بر جامعه، آن ها را در یک شرایط جهنمی واقعی قرار داده و باعث شدت گیری مبارزات آنان گشته است. این طرح که بیانگر روی آوری جمهوری اسلامی به سرکوب هر چه شدیدتر و گسترده جامعه و تشدید استثمار هر چه وحشیانه تر کارگران و به خصوص کارگران زن می باشد، پاسخی از طرف رژیم به چنین واقعیتی است.

طرح "صیانت از حریم عفاف و حجاب" و توسعه جداسازی زن و مرد به حوزه های هر چه بیشتر زندگی، از یک طرف با بیکار سازی زنان، محبوس کردن آن ها در خانه و جلوگیری از شرکت زنان در امور اجتماعی همراه با مردان، هدف خارج کردن نیمی از آحاد جامعه از صحنه مبارزه با سرمایه داران و رژیم جمهوری اسلامی و سنگ اندازی در مبارزات متحدانه زنان و مردان مبارز را دارد، و از طرف دیگر با بی ارزش نمودن نیروی کار زنان کارگر و پائین آوردن دستمزدها و در یک کلام استثمار هر چه بیشتر کارگران - اعم از زن و مرد - باعث افزایش سود سرمایه داران گشته و به قیمت تحمیل

یک زندگی تماماً فلاکت بار به خانواده های کارگری، چشم انداز حفظ نظام گنبدیده و در آستانه مرگ سرمایه داری در ایران را تعقیب می کند.

تا جائی که طرح مزبور به موضوع استثمار ربط دارد با نگاهی به شرایط کنونی کار و معیشت زنان کارگر می توان پیامد هائی که اجرای این طرح بر زندگی خانواده های کارگری به جا خواهد گذاشت را هر چه بیشتر متوجه شد. در حال حاضر " کارفرمایان می گویند لازم نیست قراردادی نوشته شود. آن قدر متقاضی در بازار کار وجود دارد که می توان بدون نوشتن قرارداد کارگر استخدام کرد" (نشریه "مشرق امروز" به تاریخ ۲۳ تیرماه ۱۳۹۳) و این تحمیل در مورد زنان کارگر با توجه به محدودیت هائی که برای اشتغال زنان در اثر سیاست های زن ستیزانه جمهوری اسلامی وجود دارد به راحتی صورت می گیرد، از جمله در مورد زنان کارگری که سفارش کار را از تولیدی ها گرفته و در خانه های محقر خود به کار تولیدی می پردازند.

زنانی هم که در کارگاه کار می کنند به خاطر زن بودن شان مجبورند با امضای فرم هائی، پیشاپیش خود را از اندک مزایا و حمایت هائی که در قانون کار برای کارگران در نظر گرفته شده محروم سازند و با دستمزدی بسیار پائینی در ساعاتی طولانی برای سرمایه دار کار کنند. حال می توان تصور نمود که بر اساس طرح مورد بحث، با از بین بردن فرصت های شغلی باز هم بیشتری برای زنان، دست سرمایه داران برای استثمار نیروی کار تا چه حد به واقع نامحدودی باز تر خواهد شد.

وضوح این امر برای خود کارگران به درجه ای است که در نشریات رژیم هم تصریح می شود که: "دستمزد پایین زنان کارگر حتی منجر به اعتراض همکاران مرد آن ها شده است. کارگران مرد معتقدند اگر زنان دستمزد بیشتری مطالبه کنند، دستمزد کلی کارگران نیز افزایش خواهد یافت." (ایلنا، ۲/۷/۱۳۹۳)

بنابراین با اجرای طرح "صیانت از حریم عفاف و حجاب" به قیمت استثمار هر چه وحشیانه تر نیروی کار و مواجه ساختن خانواده های کارگری با مصیبت ها و فلاکت های

طرح‌های جدید جمهوری اسلامی علیه زنان کارگر

متعدد، سرمایه‌داران بر سرمایه خود خواهند افزود و رژیم حاکم امیدوار است که بتواند از این طریق و البته همراه با شدت بخشیدن به فضای ترور و اختناق و اعمال سرکوب‌های وحشیانه، سیستم سرمایه‌داری گنبدیده ایران را حفظ و آن را تداوم دهد. اما فشارهای اقتصادی همراه با سیطره دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز جمهوری اسلامی که وارد به استخوان مردم رسانده نمی‌تواند از طرف کارگران و دیگر توده‌های تحت ستم ایران بی‌پاسخ بماند. جامعه ایران امروز آستان حوادثی است که در مسیر خود دیر یا زود جمهوری اسلامی و سیستم سرمایه‌داری ایران را به گور خواهد سپرد.

مهر ماه ۱۳۹۳

## مفهوم ایجاد امنیت شغلی برای کارگران در دولت روحانی!

بالاخره قصد دولت روحانی برای تغییر قانون کار به نفع سرمایه داران، رسانه ای شد و تعرض جدید جمهوری اسلامی به منابه رژیم نماینده سرمایه داران به دسترنج کارگران و تشدید استثمار و تحمیل شرایط بی حقوقی باز هم بیشتری به آنان، در معرض دید عموم قرار گرفت.

اساس قانون کار فعلی، همان قانون کاری است که در سال ۱۳۶۸ به دنبال پیش نویس قانون کار دست پخت احمد توکلی، اولین وزیر کار و امور اجتماعی جمهوری اسلامی تصویب گردید. آن پیش نویس که در سال ۱۳۶۱ در بجهوه دست یازیدن رژیم به اعدام های گسترده وحشیانه و ارتکاب به ظلم و جنایاتی فجیع در حق توده های مبارز ایران به مجلس داده شده بود با این خیال خام که در سایه آن فجایع خونین خواهند توانست بی حقوقی کامل را به کارگران ایران تحمیل کنند، هیچ حقی را برای کارگر به رسمیت نشناخته بود.

پیش نویس مزبور نه فقط حقوقی چون بیمه، بازنشستگی و مواردی چون تعیین حداقل دستمزد، حداکثر ساعت کار، حداقل سن کار و غیره را از کارگران پس گرفته بود بلکه با تعویض نام کارگر به "کار پذیر" حتی قصد داشت نام کارگر را هم از کارگران ما سلب کند. اما در آن زمان، کارگران به طور یک پارچه در سراسر ایران علیه این پیش نویس به مبارزه برخاسته و با اعتراضات گسترده خود حاکمین ضد کارگر را مجبور به عقب نشینی و کنار گذاشتن آن پیش نویس کردند. در نتیجه، قانون کار دیگری که علیرغم ماهیت ضد کارگریش به هر حال حقوقی هم در آن برای کارگران در نظر گرفته شده بود تنظیم و از سال ۱۳۶۹ به مرحله اجرا گذاشته شد. اما این قانون کار هم از همان آغاز تا کنون به طور مرتب توسط دولت های مختلف جمهوری اسلامی مورد دستکاری

قرار گرفته و آن‌ها کوشیده اند با حذف موادی و یا گذاشتن تبصره ای این قانون را به نفع سرمایه داران به قول خود "اصلاح" کنند.

در ادامه روند فوق است که امروز شاهدیم که دولت روحانی در صدد تغییر قانون کار به شیوه ای بیش‌رمانه تر از دولت‌های گذشته به نفع سرمایه داران برآمده و قابل توجه است که وزارت کار، تغییرات مورد نظر خود در قانون کار فعلی را با عنوان شدیداً ریاکارانه "ایجاد امنیت شغلی برای نیروی کار" ارائه داده است. ولی اتفاقاً یکی از مهمترین تلاش‌های این وزارت در تغییر قانون کار به موضوع باز گذاشتن دست سرمایه داران در اخراج کارگران بر می‌گردد که با اضافه کردن بندهایی به ماده ۲۱ قانون کار فعلی سعی در عملی کردن آن دارند. نکات برجسته در این بندها آن است که اولاً به خود کارفرما اختیار داده می‌شود که به بهانه‌هایی نظیر کاهش تولید، به راحتی کارگر را از کار اخراج نماید. ثانیاً به "کمیته انضباطی" کارخانه و یا محل کار که مسلماً از وابستگی به وزارت اطلاعات رژیم تشکیل گشته، اختیار داده می‌شود که هر زمان تشخیص داد، کارگری را به بهانه عدم رعایت مقررات انضباطی از کار بی‌کار سازد. در ضمن، هر چند در حال حاضر نیز محیط کار برای کارگران شدیداً پلیسی یا به عبارتی امنیتی است با واگذاری اخراج کارگر به تشخیص و تصمیم "کمیته انضباطی" سعی در تشدید اختناق حاکم بر محیط کار و اعمال فشار امنیتی هر چه بیشتری را روی کارگران دارند.

واضح است که با چنین تغییری در قانون کار و واگذاری اختیار اخراج کارگران به میل و اراده و تصمیم کارفرما و ایادیش، بر خلاف ادعای فریبکارانه وزارت کار، هر گونه امنیت شغلی کارگران از بین خواهد رفت بدون این که کارگر اخراج شده هیچ مرجعی برای شکایت و رسیدگی به امر اخراج خود را داشته باشد. این تحمیل بی‌حقوقی کامل به کارگران به حدی آشکار و بیش‌رمانه است که حتی خبرگزاری به اصطلاح کارگری خود رژیم (ایلنا) نیز با ابراز این سخن که در طی ده روز اخیر "همزمان با افشای تلاش

دولت برای غیر قانون کار"، حداقل ۱۱۰۹ کارگر از کار اخراج شده اند، با طنز از "نگرانی وزارت کار از «ناکافی» بودن قدرت کارفرمایان برای اخراج کارگران" صحبت کرده است.

نکته برجسته دیگر در تلاش دولت روحانی در تغییر قانون کار، مربوط به اعلام وزارت کار در تبدیل قرارداد های موقت به قرارداد های دائم می باشد. این امری است که ظاهراً به سود طبقه کارگر ایران جلوه می کند. در این رابطه باید دانست که آن چه امروز به کارفرمایان امکان اخراج وسیع کارگران بدون قبول هیچگونه مسئولیتی در قبال وی را داده است ناشی از اقدام دولت رفسنجانی در اشاعه قرارداد های موقت می باشد. به واقع قدرت سرمایه داران در اخراج کارگران عمدتاً به باز گذاشتن دست سرمایه داران در تحمیل قراردادهای موقت به کارگران بر می گردد.

وسعت یافتن این نوع قرارداد بین کارگر و سرمایه دار که امروز در شکل هائی چون قرارداد سفید امضاء، قرارداد های "ننگین" و غیره نیز به اجرا در می آیند، کار را به جائی رسانده است که در حال حاضر مطابق آمار خود رژیم بیش از ۹۵ درصد یا به قول وزارت کار تحت ریاست علی ربیعی ( از اراذل و اوباش حمله کننده به "خانه کارگر" □ کارگران مبارز در تهران در سال ۱۳۵۸ و وزیر کار کنونی دولت روحانی) " تقریباً تمامی قراردادهای کاری کشور به صورت کوتاه مدت یکماهه تا نهایتاً یکساله در آمده است". اتفاقاً اعتراض علیه قراردادهای موقت در اشکال گوناگونش امروز یکی از حوزه های مبارزه شدید و گسترده کارگران ایران را تشکیل می دهد.

در چنین شرایطی است که وزارت ضد کارگری دولت روحانی در حالی که با اعلام موافقت با تبدیل قرارداد های موقت به قرارداد های دائم قصد دارد خود را هم صدا با کارگران نشان داده و مبارزات کارگران را در این حوزه خاموش سازد، در عین حال با تغییراتی که در بندهای دیگر قانون کار می دهد در صدد ایجاد شرایطی بس وحشیانه تر از شرایط استثمار کنونی برای کارگران می باشد.

اولاً تبدیل قرارداد های موقت به دائم عدم امنیت شغلی را برای کارگران منتفی نمی سازد و آن ها کماکان با عدم امنیت شغلی مواجه خواهند بود. چرا که به همان گونه که اشاره شد بندهائی که قرار است به ماده ۲۱ قانون کار اضافه شود پیشاپیش اخراج کارگران توسط سرمایه داران را بدون آن که به مرجعی پاسخگو باشند تضمین نموده و دست آنان را در فسخ قرارداد کاری و بیکارسازی کارگران باز گذاشته است. ثانیاً، نگاهی به مواردی دیگر از تغییراتی که قرار است در قانون کار داده شود مبین تعرضاتی آشکار به حقوق کارگران است و امتیازی را که تبدیل قرارداد موقت به دائم ممکن است برای کارگران به بار آورد را از قبل از آن ها باز می ستاند. از جمله وزارت کار خواهان تغییر در ماده ۴۱ قانون کار می باشد که مربوط به تعیین حداقل دستمزد برای کارگران ظاهراً به میزان تورم در جامعه به طور سالیانه می شود.

بر اساس تغییر مورد نظر حال باید "شرایط اقتصادی کشور" نیز به عنوان یک معیار در تعیین حداقل دستمزد در نظر گرفته شود. مسلم است که این تغییر، دست "شورای عالی کار" را کاملاً باز می گذارد که به بهانه بد بودن شرایط اقتصادی کشور، بار این بدی یا به عبارتی دیگر بار بحران لاعلاج در سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه را هر چه بیشتر به دوش کارگران تحمیل کرده و حتی از افزایش چندرغازی (و نه واقعاً مطابق تورم موجود) که هر سال به میزان حداقل دستمزد اضافه می شد جلوگیری نماید. این ها صرفاً نمونه های برجسته از کوشش در ایجاد تغییراتی در قانون کار به ضرر کارگران و به نفع سرمایه داران از طرف وزارت کار دولت روحانی است.

تغییراتی که جای تردید به جا نمی گذارند که در اثر آن ها علیرغم تبدیل قراردادهای موقت به قراردادهای دائم شرایط کار و زیست و معاش کارگران از وضعیت اسفناکی که امروز با آن دست به گریبانند وخیم تر نیز خواهد شد.

دست اندرکاران کنونی جمهوری اسلامی در وزارت کار امروز با این واقعیت هم روبرو هستند که کارگران در شرایط فقدان هیچ گونه امکان بیان آزادانه مسایل و خواست



های خود، با شیوه های به اصطلاح غیر قانونی و غیر مجاز، به اقدامات معترضان دست می زنند.

در نتیجه ضمن ابراز جملات فریبکارانه ای از این قبیل که در وضعیت موجود "انگیزه و شادمانی نیروی کار کشور به شدت کاهش یافته است" و این وضع، "بهره وری را نیز به شدت تحت تأثیر خود قرار می دهد." سعی دارند تلاش خود برای تغییر قانون کار به سود سرمایه داران را به خاطر تأمین منافع کارگران جلوه دهند تا شاید از این طریق به طور موقت هم شده با فریب کارگران، سدی در مقابل مبارزات آنان با سرمایه داران و دولت حامی شان به وجود آورند. اما تناقض بین ادعای فریبکارانه ی ایجاد امنیت شغلی برای کارگران با اعطای حق اخراج به سرمایه دار و ایادیش کافی است تا کارگران ما به فریبکارانه بودن ادعاهای ارادل و اوباشان جمع شده در وزارت کار پی برده و در یابند که برداشتن موانع قانونی اخراج کارگران از مقابل سرمایه داران در طرح "اصلاحی" به تنهائی کارگران ایران را در وضعیتی قرار می دهد که کارگران تحت ستم افغان در ایران اکنون در آن به سر می برند که به دلیل آن که دستشان در مقابل مظالم سرمایه داران به جائی بند نیست مجبور به تن دادن به بدترین شرایط استثمار شده اند. همان طور که ملاحظه شد بررسی تغییراتی که دولت روحانی قصد انجام آن ها در قانون کار را دارد جز برای ایجاد شرایط دلخواه برای سرمایه داران در جهت تحمیل بی حقوقی کامل به کارگران و بالا کشیدن هر چه افزون تر دسترنج کارگران توسط سرمایه داران نیست. این تغییرات قدمی در جهت تبدیل قانون کار کنونی به طرح قانون کار توکلی و تحقق آرزوی سرمایه داران محسوب می شود. بر این اساس، مهم است به این واقعیت توجه شود که چه دولت روحانی و چه دولت های پیشین جمهوری اسلامی تنها با سرکوب خونین کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران و به زبانی دیگر در سایه اختناق و دیکتاتوری شدیداً فهر آمیزی که در جامعه بر قرار کرده اند (تحت عنوان پیاده کردن اسلام در جامعه و مسلمان کردن آنان) امکان تحمیل شرایط و حشیانه استثمار طبقه کارگر ایران را یافته اند. به واقع می توان گفت که همه

مفهوم ایجاد امنیت شغلی برای کارگران در دولت روحانی

سرکوب های ددمشانه و خون آشامی های جمهوری اسلامی در کل جامعه ایران با هدف ایجاد شرایط مطلوب استثمار برای تأمین منافع سرمایه داران صورت می گیرد. با درک این واقعیت است که مبارزه با دیکتاتوری که به هیچ وجه از مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه منفک نیست و اعمال قدرت انقلابی اساس آن مبارزه را تشکیل می دهد، حقانیت خود را عیان می سازد. چرا که تنها اعمال قدرت انقلابی در مقابل قدرت ضد انقلابی قادر به تضعیف جبهه سرمایه داران و تغییر توازن قوا به نفع طبقه کارگر می باشد. مسلم است که این واقعیت، ذره ای از اهمیت مبارزه در هر شکل ممکن برای مقابله با اقدامات ضد کارگری اخیر سران جمهوری اسلامی که خواستار تغییرات باز هم بیشتری به ضرر کارگران در قانون کار ارتجاعی کنونی هستند نمی گاهد. از این رو این وظیفه بر دوش کارگران ما قرار دارد که با مبارزه یکپارچه و ایستادگی در مقابل دولت که به مفهوم مبارزه طبقاتی آن ها علیه سرمایه داران و رژیم حامی آن هاست هم چون سال ۱۳۶۱ دشمنان خود را در تحقق آرزوهای ننگین خود علیه طبقه کارگر ایران ناکام سازند. به امید آن روز که کارگران ما در سایه اعمال قدرت انقلابی علیه دشمنان طبقاتی خود قادر به ایجاد شکل های اقتصادی و سیاسی خود شده و با سرنگونی قدرت جهنمی سرمایه داران، در شوراها کارگری خویش طرح قانون کاری که بیانگر منافع کارگران باشد را به دست خود تنظیم نمایند.

آبان ۱۳۹۳

## "تشکل های آزاد کارگری" و الزام کارگران برای نابودی سیستم سرمایه داری!

در شرایط تشدید روز افزون غارت دسترنج کارگران توسط سرمایه داران و در زیر سلطه رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی، روزی نیست که کارگران ما در این یا آن کارخانه و مؤسسه تولیدی دست به اعتصاب یا تجمعات اعتراضی نزنند. اما علیرغم گستردگی مبارزات کارگری در ایران، صفوف کارگران ما شدیداً پراکنده است و آن ها حتی از وجود تشکلی که قادر به حمایت و دفاع از حقوق صنفی آنان در مقابل مظالم سرمایه داران و حکومت مدافع آنان باشد نیز برخوردار نیستند.

البته واضح است که وجود تشکل های صنفی در محیط کار کارگران هر چند می تواند به مثابه ابزاری در دست کارگران برای چک و چانه زدن با سرمایه داران و حکومت حامی آن ها برای ایجاد اندک تغییری در شرایط استثمارشان به کار رود ولی واقعیت این است که حتی بهترین تشکل صنفی نیز قادر به پایان دادن به فقر و فلاکت خانواده های کارگری ناشی از استثمار سرمایه داران نیست؛ و رهائی کارگران از شرایط استثمار ، تنها با نابودی سیستم سرمایه داری امکان پذیر است.

بر این اساس کمونیست ها در حالی که وجود تشکل هائی نظیر اتحادیه و سندیکا را به عنوان ابزاری در جهت تحمیل خواست های صنفی کارگران به سرمایه داران و حکومت ، کاملاً ضروری می دانند، همواره خواهان لغو کار مزدی بوده و در این جهت مبارزه می کنند.

در جامعه ما، پس از روی کار آمدن جمهوری اسلامی و جایگزین شدن "شوراهای اسلامی" به جای تشکل های کارگری پا گرفته در شرایط انقلابی سالهای ۵۷-۵۶ ، ایجاد تشکل های صنفی کارگری مستقل از دولت همواره یکی از خواست ها و موضوع تلاش کارگران بوده است. بر چنین زمینه ای بود که در دوره به اصطلاح اصلاحات خاتمی (که یکی از مهمترین هدف های آن ایجاد توهم نسبت به ایجاد دموکراسی در

"تشکل های آزاد کارگری" و الزام کارگران برای نابودی سیستم سرمایه داری

ایران و جلوگیری از رشد مبارزات رادیکال کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران بود) از میان کارگران کسانی با نام فعالین کارگری در صدد ایجاد تشکل های مستقل کارگری برآمدند. با انجام برخی اقدامات و از جمله نوشتن نامه به خاتمی بالاخره در بهمن ماه ۱۳۸۳، برجسته ترین تشکل در این رابطه تحت نام "هیأت مؤسسی احیاء سندیکا های کارگران شرکت واحد تهران" موجودیت خود را اعلام کرد. در سال ۱۳۸۴ نیز عده ای از فعالین کارگری با صدور اطلاعیه و جمع کردن طوماری، از وزارت کار و امور اجتماعی (دوره اول زمامداری احمدی نژاد) درخواست ایجاد تشکل های مستقل کارگری را نموده و متعاقب آن، اطلاعیه هائی با امضای "کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری در ایران" شکل گیری این تشکل را به اطلاع عموم رساند. همان طور که می دانیم از آن زمان تا کنون چندین تشکل به اصطلاح آزاد کارگری در ایران اعلام موجودیت کرده اند که علاوه بر سندیکای کارگران شرکت واحد، می توان از "سندیکای کارگران خبازی های شهر سنج و حومه"، و "سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه" نام برد. با این حال رجوع به واقعیت بیانگر آن است که در شرایط سلطه دیکتاتوری حاکم بر جامعه، هیچ کدام از چنین تشکل هائی به رغم تلاش های ارزشمند کارگران در حفظ و دفاع از آن ها، هرگز نتوانستند آن نقش و تأثیری که اصولاً از یک تشکل صنفی مستقل کارگری انتظار می رود را در عمل ایفا نمایند. بنابراین بسیار مهم است بدانیم که تشکل های صنفی واقعی طبقه کارگر در چه شرایطی شکل می گیرند و از چه الزاماتی برخوردارند.

اگر به تجربه تشکل های مستقل صنفی کارگران در کشورهای اروپائی در دوران شکل گیری آنان رجوع کنیم، خواهیم دید که این تشکل ها (تحت عنوان سندیکا یا اتحادیه های کارگری) در جریان مبارزات کارگران در یک شرایط دموکراتیک (به مفهوم دموکراسی های بورژوائی) به وجود آمده اند. اتفاقاً درست وجود همین دموکراسی ها در جوامع بورژوائی اروپا زمینه ای برای داشتن عملکرد واقعی به تشکل های صنفی

کارگران داده است. وجود آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی متشکل شدن، آزادی برپائی تظاهرات و راه پیمائی و دیگر آزادی هائی از این قبیل به یک تشکل صنفی کارگری امکان می دهد که بتواند با برخورداری از رأی و نظر کارگران، مبارزات آن ها را در جهت تحمیل خواست کارگران به سرمایه داران و حکومت به منظور بهبود شرایط کار و زندگی آنان پیشی ببرد.

در جوامع بورژوائی اروپا، سندیکا و اتحادیه های کارگری به مثابه ارکان های صنفی کارگران با حق و حقوق معینی در قانون پذیرفته شده اند و میل و اراده این با آن رئیس جمهور و نخست وزیر و یا هر مقام دیگری قادر به زیر پا گذاشتن قانون و سلب آزادی عمل تشکل های صنفی کارگری نمی باشند. اساساً وجود شرایط دموکراتیک یک شرط اولیه است تا یک تشکل صنفی امکان یابد در چهارچوب قانون و نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه مفروض، حقی از حقوق کارگران را از سرمایه داران بستاند. در عین حال وجود چنان شرایطی باعث می شود که کمونیست ها در اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری شرکت کرده و ضمن کمک به پیشبرد مبارزات اقتصادی طبقه کارگر، فرصت یابند کارگران را در حزب سیاسی خود به منظور مبارزه جهت نابودی کل نظام سرمایه داری که رهائی طبقه کارگر در آن نهفته است متشکل نمایند. آیا همین شرط اولیه برای ایجاد و فعالیت یک تشکل صنفی کارگری در جامعه ایران وجود دارد؟

تجربه نشان میدهد که در ایران، دیکتاتوری، که از زمان رضا شاه با سلطه کامل امپریالیسم انگلیس در همه شئونات جامعه و سپس قدرت گیری امپریالیسم آمریکا در ایران به مثابه ذات جدائی ناپذیر از سلطه امپریالیستی هم چنان برقرار است، نه فقط باعث نابودی تشکل های صنفی کارگران گشته بلکه اصلی ترین مانع در مقابل شکل گیری چنان تشکل هائی می باشد. به گواه تاریخ، از زمان رضا شاه به بعد، تنها در دوره هائی که دیکتاتوری حاکم بر جامعه بنا به دلایلی شکاف برداشته و روزنه هائی برای اعمال قدرت توده ها ایجاد گشته است، تشکل های واقعی کارگری نیز موجودیت یافته اند؛ تشکل هائی که قبل از هر چیز توانائی دفاع از حقوق کارگران را داشته اند. امروز

"تشکل های آزاد کارگری" و الزام کارگران برای نابودی سیستم سرمایه داری

که یک دیکتاتوری شدیداً قهر آمیز بر جامعه حاکم است و حتی شدت اختناق در دولت روحانی به حدی است که کارگرانی را هم که برای حقوق های عقب افتاده خود مبارزه می کنند به بهانه اخلال در نظم کارخانه به محکمه های قضائی کشانده و آن ها را با حبس و زندان مواجه می سازند، نه یک تشکل واقعی کارگری امکان برپائی می یابد و نه به اصطلاح تشکل هائی که بر زمینه نیاز و خواست کارگران به تشکل صنفی، تحت نام هائی چون سندیکا و اتحادیه و غیره شناخته می شوند قادر هستند نقشی در دفاع و حمایت از حقوق کارگران ایفاء کنند.

حتی یک مقایسه گذرا بین عملکرد چنین تشکل هائی در ایران با عملکرد سندیکا و اتحادیه های کارگری در اروپا آشکارا نشان می دهد که بین آن ها جز تشابه اسمی هیچ وجه مشترکی وجود ندارد. بنابراین اصرار در واقعی جلوه دادن چنین تشکل هائی که با شکست تلاش های کارگران در ایجاد اتحادیه و سندیکاهای واقعی به نام کارگران و از بالای سر آن ها موجودیت یافته اند، جز توهم پراکنی و خاک پاشیدن به چشم کارگران و مدافعین راستین کارگری نتیجه دیگری ندارد.

در شرایط کنونی شوراهای اسلامی در محیط های کار به مثابه ابزارهای امنیتی رژیم در میان کارگران مانعی برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری به شمار می روند. در مقابل، تشکل هائی هم که از بالای سر کارگران خود را به عنوان تشکل های صنفی واقعی کارگران ایران در این یا آن رشته، جلوه گر می سازند نمی توانند آلترناتیو آن ها به شمار بروند، چرا که نشان داده اند زیر چتر دیکتاتوری حاکم، اساساً قادر به انجام ادامه دار وظایف یک تشکل صنفی نیستند. اگر روی این واقعیت تکیه شود، آن گاه معلوم می شود که در جامعه ما مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی و تضعیف و شکاف انداختن در سد دیکتاتوری این رژیم اولین قدمی است که در پرتو آن، امکان برپائی تشکل های صنفی کارگری به وجود می آید. به همین دلیل گسترش مبارزه کارگران در راستای تضعیف و نابودی دیکتاتوری حاکم بر ایران، راه رسیدن کارگران ما به تشکل های مستقل و ادامه

سرسخن ماهنامه کارگری چریکهای فدائی خلق ایران

دار را هموار می سازد. تجربه نشان داده که در این مسیر کارگران به تشکل سیاسی ای نیاز دارند که مجهز به ایدئولوژی خود طبقه کارگر یعنی مارکسیسم - لنینیسم بوده و بتواند با در پیش گرفتن راه مبارزه ای قهر آمیز با رژیم جمهوری اسلامی به مثابه حافظ منافع سرمایه داران داخلی و خارجی در ایران، مبارزه کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران را در جهت رسیدن به سوسیالیسم رهبری نماید.

هرگز نباید فراموش نمود که مبارزه برای کارگران ما یک نیاز است و آن ها برای نجات از گرسنگی و بی خانمانی و در به دری و به طور کلی جلوگیری از پاشیده شدن خانواده شان ، راهی جز مبارزه برای رهایی از شرایط ظالمانه ای که در آن قرار گرفته اند در پیش ندارند. واقعیت این است که کارگران در سیستم سرمایه داری به مثابه برده های نوینی هستند که زنجیرهای گرانی بر دست و پای آن ها بسته شده است و تنها با مبارزه برای نابودی سیستم سرمایه داری است که موفق به گسستن زنجیرهای خود و رهایی از ستم ها و شرایط ظالمانه ای می گردند که سرمایه داران و دولت حامی شان برای آن ها به وجود آورده اند.

آذر ماه ۱۳۹۳

## راه حل دولت روحانی برای رفع بیکاری!

به گزارش خبرگزاری های رسمی ایران ، نرخ بیکاری امسال نیز افزایش یافت. سال گذشته، رئیس کل مرکز آمار ایران مطرح کرده بود که نرخ بیکاری در ایران به مرحله "بحرانی" رسیده است. از این سخن می شد تصور کرد که به قول مثل معروف، آتش تا چه حد شور است که خان هم فهمیده. حال که امسال به گفته خودشان بیکاری در جامعه ابعاد باز هم بیشتری یافته است می توان گستردگی این معضل خانه برانداز و اثرات مخرب آن را در کل جامعه بهتر درک نمود. واقعیت این است که تداوم بحران در سیستم سرمایه داری جهانی و تلاش امپریالیست ها برای سرریز کردن آن به جامعه ما (و جوامع تحت سلطه دیگر نظیر ایران)، باعث شدت گیری رکود اقتصادی در ایران به چنان درجه ای گشته که روزی نیست که خبر تعطیلی این یا آن کارخانه و بیکار شدن کارگران و تجمع اعتراضی آن ها به گوش نرسد. کار به جایی رسیده است که به گزارش ایسنا (۳ مهر ۱۳۹۳) تنها در استان لرستان ۱۶۰۰ واحد تولیدی در فاصله بین سال های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ تعطیل یا نیمه تعطیل شده اند، و به گویشی دقیق تر، از ۱۶۰۰ واحد تولیدی در لرستان امروز فقط ۴۰۰ واحد در حال فعالیت است. در چنین شرایطی است که دیگر امری چون "تعطیلی کارخانه ای با ۲۵۰۰ کارگر" ظاهراً خبری شوک برانگیز به نظر نمی رسد؛ و یا تعجب انگیز نیست که با تیترا چین خبری مواجه می شویم: "بیکاری ۱۸۰۰ کارگر «بافت بلوچ» و راه اندازی زندان ۲ هزار نفری در مقابل کارخانه" و در خود خبر گفته می شود: "عضو شورای شهر ایرانشهر با اشاره به این که زندان جدیدی رو به روی کارخانه ساخته شده است، تصریح کرد: "در حال حاضر ۲۰۰۰ زندانی در زندانند و تحقیقات نشان داده است، بیکاری از عوامل مهم وقوع جرم است" (خبرگزاری هرانا، ۲۵ مرداد ۱۳۹۳).



راه حل دولت روحانی برای رفع بیکاری

اما اگر دلیل بحران بیکاری در جامعه ما وجود سیستم سرمایه داری و وابستگی آن به سیستم جهانی امپریالیستی است و در نتیجه برای حل این معضل و درمان درد الزاماً نیاز به عمل جراحی اساسی می باشد و باید ریشه سرمایه داری را تماماً از جای کند تا بدن بیمار جامعه رو به بهبود رود، دولت روحانی که خود خدمتگزار سیستم سرمایه داری وابسته ایران و حافظ و مدافع منافع امپریالیست ها و سرمایه داران داخلی است نه تنها قادر به چنین عملی نیست بلکه می کوشد به اقداماتی دست زند تا شاید بتواند چند صباحی دیگر بر عمر این سیستم گنبدیده بیافزاید. چنین است که دولت روحانی به فکر حل معضل بیکاری در ایران به شیوه خاص همه نوکران و خدمت گزاران سرمایه داری افتاده است. این راه حل چیزی جز "بسته جدید اعزام متقاضیان کار به خارج" نمی باشد. در این زمینه خبرگزاری مهر به تاریخ ۳۰ آذر ماه ۱۳۹۳ گزارش داد که "به تازگی برنامه ریزی های جدیدی برای استفاده از پتانسیل و ظرفیت بازارهای خارجی برای فراهم کردن زمینه های اعزام نیروی کار ایرانی صورت گرفته" و اعلام شد که "علی ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با تشریح جدیدترین اقدامات صورت گرفته در این زمینه، از امضای قرارداد جدید اعزام نیروی کار ایرانی به کشور قطر خبر داد". جزئیات بیشتر در این مورد را می توان در نشریات و سایت های مختلف وابسته به جمهوری اسلامی سراغ گرفت. مثلاً در سایت اقتصاد آمده است: "کشور قطر به دلیل برگزاری بازی های جام جهانی سال ۲۰۲۲ به یک کارگاه بزرگ صنعتی، عمرانی و... تبدیل شده است و پروژه های متعددی در این کشور در حال ساخت است که می تواند زمینه کاری را برای فرستادن کارگران و کارشناسان ایرانی به این کشور فراهم کند." و گفته شده است که "یکی از بزرگ ترین مشکلاتی که دولت یازدهم با آن دست به گریبان است بیکاری و پیش بینی بالا رفتن نرخ بیکاری در سال های آینده است؛ بیکاری که هم در افراد تحصیلکرده و هم غیر تحصیلکرده وجود دارد و به اعتقاد بسیاری فرصت جام جهانی می تواند شرایط را برای اعزام کارگران ایرانی به قطر برای کار فراهم کند." حال برای این که راه حل دولت روحانی برای رفع بیکاری در جامعه هر چه

بیشتر شناخته شده و افشاء گردد لازم است به طور گذرا هم که شده نگاهی به رابط کار کارگران مهاجر در قطر و چگونگی کشانده شدن آن ها به این کشور بیندازیم تا هر چه بیشتر آشکار شود که دولت روحانی برای کاهش بحران بیکاری در جامعه، خواستار گسیل جوانان ایران به چه جهنمی و به چه گشتارگاهی می باشد.

از آن جا که قطر در سال ۲۰۲۲ میزبان مسابقات جام جهانی فوتبال است، از مدتها پیش ساخت ورزشگاه های مدرن و پروژه های ساخت و ساز دیگر برای احداث شهری مدرن با برج های سر به فلک کشیده، ایجاد تسهیلات برای حمل و نقل شهری و غیره در این کشور آغاز شده است. با توجه به وسعت بسیار کوچک قطر، نیروی کار برای این منظور را در این کشور کارگران مهاجر تشکیل می دهند که آن ها با وعده های شیرین مربوط به مزد خوب و شرایط رفاه کافی، از طریق شرکت های دلال کاریاب به این کشور اعزام می شوند. اما واقعیت آن چه در قطر می گذرد دنیائی با آن چه در ابتدا به کارگران وعده داده می شود متفاوت است.

جوانان کارگر اعم از مرد یا زن در همان اولین روزهای ورود به قطر خود را به صورت بردگانی اسیر در دست کارفرمایان بی شرم و جنایتکاری می یابند که با سرمایه گذاری در پروژه های گوناگون صرفا کسب سود بالا به هر قیمتی برایشان مطرح است. و در این میان آن چه برایشان پیشیزی ارزش ندارد همانا جان کارگران می باشد. در قطر برای کارگران چنان شرایط وخیم و فاجعه باری وجود دارد که سازمان عفو بین الملل در سال ۱۳۹۲ (۲۰۱۳ میلادی) با انگشت گذاشتن بر کثیفی و پر از فاضلاب بودن محل زندگی کارگران و شرایط کاری سخت و خطرناک، کار کردن کارگران در هفت روز هفته و روزانه تا ۱۲ ساعت کار از جمله در تابستان های بسیار گرم قطر و در عین حال عدم پرداخت مزد به آنان برای ماه ها، اعلام کرد که در قطر با کارگران همانند حیوانات رفتار می شود.

راه حل دولت روحانی برای رفع بیکاری

در گزارش عفو بین الملل از پرداخت جریمه های نقدی و اخراج کارگران در صورت حاضر نشدن بر سر کار نیز سخن رفته و به بستری شدن بیش از ۱۰۰۰ کارگر به دلیل سقوط از بلندی در حین کار اشاره شده است. در همان سال، کنفدراسیون اتحادیه جهانی تجاری نیز اعلام کرد که هر هفته ۱۲ کارگر بر اثر کار در صنایع ساختمانی قطر جان خود را از دست می دهند. در همین زمان روزنامه گاردین طی گزارشی در رابطه با شکایات شمار زیادی از کارگران خارجی در قطر از جمله خدمتکاران و نظافت چیان از این که مورد آزار و اذیت جسمی و جنسی قرار گرفته و از حقوق اساسی خود محروم هستند نوشت و مطرح نمود که "دفتر رسیدگی به امور کارگران مقیم خارج فیلیپین (وابسته به وزارت کار) فقط در شش ماه اول سال ۲۰۱۳ میلادی به بیش از ۶۰۰ خدمتکار متواری پناه داده است."

هم چنین گزارش شده است که کارفرمایان برای جلوگیری از اقدام به ترک محل و فرار کارگران از شرایط وحشتناکی که در آن گرفتار شده اند، گذرنامه آن ها را ضبط و از تحویل آن ها به کارگران خودداری می کنند. در گزارشات مختلف از جان سپردن کارگران در اثر وخامت بار بودن شرایط کار و زندگی آنان در قطر و افزایش روزمره آن سخن رفته به طوری که از ژانویه تا نوامبر سال ۲۰۱۴، صد و پنجاه و هفت کارگر در قطر جان سپرده اند. البته انتقاد مجدد عفو بین الملل در سال جاری از "بهره کشی وحشتناک" کارگران مهاجر در قطر و "رقت انگیز" بودن وضعیت کار و زندگی آنان، تأثیری در تغییر شرایط کار و زندگی این کارگران نداشته است و شرایط کار و زندگی برای کارگران مهاجر در قطر - که بیشتر آن ها را کارگرانی از کشورهای چون نپال، بنگلادش، هند و سریلانکا و فیلیپین تشکیل می دهند - نه تنها بهبود نیافته بلکه بدتر نیز شده است، به گونه ای که در سال ۲۰۱۴ به طور متوسط هر ۲ روز یک کارگر خارجی جان خود را در قطر از دست داده و پیش بینی می شود میانگین مرگ کارگران خارجی در این کشور از روزانه یک کارگر نیز فراتر برود. اینها، البته تنها گوشه ای از شرایط بردگی کارگران اعزامی به قطر را بر ملا سازد. در رابطه با کارگران ایران گفته می شود

که هم اکنون نزدیک به ۱۸ هزار نیروی کار ایران در قطر کار می کنند که با پروژه جدیدی که دولت روحانی برای کارگران جوان ما تهیه دیده مسلماً این رقم افزایش قابل ملاحظه ای خواهد یافت.

واقعیات ذکر شده نشان می دهد که دولت روحانی با ارائه چنین به اصطلاح راه حلی برای مقابله با بیکاری در واقع هیچ راهی برای این معضل در چنته نداشته و ندارد. و البته جز این هم نمی شد انتظار داشت چون واقعیت این است که بیکاری و وجود "نیروی ذخیره کار" یا ارتشی از بیکاران، ذاتی نظام سرمایه داری است که تنها در شرایط دچار شدن این سیستم در بحران و رکود بر ابعاد آن افزوده می گردد. اساساً سیستم سرمایه داری چه در دوره رونق و چه در دوره رکود جز استثمار و فقر و فلاکت ثمره دیگری برای کارگران در بر ندارد. درست در جهت تداوم این سیستم است که دولت روحانی هم چون هر دولت مدافع و حافظ منافع سرمایه داران امروز به هر تلاش رذیله‌انه و جنایتکارانه ای دست می زند.

کما این که برنامه اعزام نیروی کار ایران به قطر از طرف این دولت جز به معنی تغییر مکان این نیرو از جهنم سوزان ایران تحت سلطه جمهوری اسلامی به جهنمی باز هم سوزان تر دیگر نیست. این راه حل برای مقابله با بحران بیکاری در جامعه ما مثل دیگر راه حل های جمهوری اسلامی بر ضد کارگران و منافع آن ها تنظیم گشته است؛ و بیش از پیش به کارگران نشان می دهد که تا زمانی که سرمایه داری، اقتصاد حاکم بر جامعه ایران است، در به همان پاشنه ای خواهد چرخید که تا کنون چرخیده است. تنها با نابودی این نظام ظلمانه است که امکان رهائی کارگران از فقر و فلاکت و بی خانه مانی مهیا می گردد. به همین دلیل هم نابودی نظام استثمارگرانه حاکم باید سمت اصلی مبارزه در جامعه ما را شکل دهد. به واقع، امروز ضرورت نابود سازی سرمایه داری یک شعار و سخن کلی نیست بلکه نیاز کارگران و امر حیاتی آن هاست. دی ماه ۱۳۹۳

## طبقه کارگر و سپاهکل!

پس از رستاخیز سپاهکل و اعلام موجودیت چریکهای فدائی خلق در فروردین سال ۱۳۵۰، حزب توده اولین جریان سیاسی ای بود که این حرکت انقلابی که فصلی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشود را حرکتی "جدا از توده" که گویا ربطی به طبقه کارگر نداشت و توسط دسته ای از "جوانان بی تجربه" صورت گرفته، لقب داد. اما علیرغم ادعای این کهنه کاران سیاسی متعلق به جبهه بورژوازی، رفقای اولیه و بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق، آگاه ترین کمونیست های ایران بودند که قلبشان برای طبقه کارگر می تپید و دغدغه ای جز خدمت به این طبقه تا به آخر انقلابی که رسالت رهبری همه توده های دربند ایران را به عهده دارد، نداشتند. اتفاقاً همین انقلابیون کمونیست بودند که با درک واقعیت جدائی بین روشنفکران انقلابی جامعه با کارگران و دیگر توده های ستمدیده ایران، در صدد از میان برداشتن این جدائی و پیوند با طبقه کارگر که فلسفه وجودی خود را مدیون آن بودند، بر آمدند. صرف نظر از تلاش های عملی رفقائی چون صمد بهرنگی و بهروز دهقانی که مدت مدیدی از زندگی خود را برای ارتباط گیری با کارگران صرف نموده بودند و با تلاش رفیق پویان که فعالانه در این راه می کوشید و یا وجود رفقای کارگر، به منابه آگاه ترین کارگران ایران در صفوف چریکهای فدائی خلق، آثار به جای مانده از اولین تشکیل دهندگان چریکهای فدائی خلق به طور کاملاً مستند و غیر قابل انکار بیانگر آنند که چه رزمندگان سپاهکل که مبارزه مسلحانه را از جنگل های شمال آغاز کردند و چه رفقای دیگر که با حمله به کلانتری ها و دیگر اعمال مسلحانه در شهر پایه گذار مبارزه مسلحانه در جامعه بودند هدفی جز ایجاد زمینه ای جهت پیوند جنبش کمونیستی با جنبش طبقه کارگر و در نهایت تحقق یک انقلاب اجتماعی که بر اساس تئوری مبارزه مسلحانه تنها با رهبری طبقه کارگر در جامعه ما امکان پذیر می باشد، نداشتند. رجوع

به کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" اثر رفیق مسعود احمدزاده که تئوری راهنمای عمل چریکهای فدائی خلق به طور منسجم و همه جانبه در آن تدوین گشته ، بیانگر آن است که رفقای اولیه سازمان اساساً در پاسخ به سئوالاتی همچون سؤال زیر به ضرورت آغاز مبارزه مسلحانه در ایران رسیدند: "ما چکار باید بکنیم؟ در برابر جنبش کمونیستی ایران چه راهی قرار دارد؟"

جنبش کمونیستی چگونه می تواند خود را به پیشرو واقعی مبارزه ضدامپریالیستی خلق ما مبدل سازد؟". همان طور که دیده می شود چرائی و چگونگی طرح این سؤال در کتاب رفیق مسعود خود با روشنی تمام گویای توجه کامل رفقای اولیه سازمان به طبقه کارگر که جنبش کمونیستی تبلور آگاهی آن است می باشد. در دیگر نوشته های به جا مانده و از جمله در اثری از رفیق نابدل (آذربایجان و مسئله ملی) همین دید و برخورد را می توان مشاهده نمود. اما در نوشته همیشه زنده رفیق پویان به نام "ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقاء"، مسأله ارتباط گیری روشنفکران کمونیست با کارگران، کمک به آنان برای تشکیل ستاد رزمنده خود یعنی حزب طبقه کارگر و به طور کلی متشکل کردن کارگران و تأمین رهبری کارگری بر جنبش عمومی دموکراتیک و ضدامپریالیستی توده ها با وضوح هر چه بیشتری نشان داده شده است. به طور کلی همه این اسناد جز بیانگر این واقعیت نیستند که اصلی ترین موضوع حرکت چریک های فدائی خلق مسئله چگونگی ایجاد رابطه با طبقه کارگر و متشکل کردن آنها و شرایط رهبری شان در انقلاب بوده است. رفیق پویان ابتدا به توضیح شرایطی که روشنفکران کمونیست در آن قرار داشتند می پردازد و به رساترین شکل توضیح می دهد که بین این روشنفکران و کارگران (و دیگر توده های ستمدیده خلق) جدائی غم انگیز وجود دارد و می نویسد: "ما نه هم چون ماهی در دریای حمایت مردم، بلکه هم چون ماهی های کوچک و پراکنده در محاصره تمساح ها و مرغان ماهیخوار به سر می بریم".

پس از اذعان به چنین واقعیتی که خود نمودار توجه و درک درست وی و رفقای همراهش از شرایط موجود بود (شرایطی که امروز علیرغم همه تغییراتی که رخ داده و تفاوت هائی که شکل گرفته هم چنان به شکل دیگری وجود دارد) به جستجوی دلایل این امر می پردازد و می نویسد: "ببینیم دشمن دقیقاً چه شیوه‌هایی را برای جدا نگاه داشتن ما از مردم به کار می‌گیرد" و "راه‌های عمده‌ای را که دشمن برای جدا ماندن ما از پروتاریا و پرولتاریا از ما برگزیده" را توضیح داده و بعد مطرح می‌کند: "برای اینکه پایدار بمانیم، رشد کنیم و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید طلسم ضعف خود را بشکنیم، باید با توده خویش رابطه‌ای مستقیم و استوار به وجود آوریم."

با درک این امر که طبقه کارگر زمانی قادر است نقش انقلابی و تعیین کننده خود را در جامعه ایفاء کند که شکل طبقاتی یافته و در ارگان‌های صنفی و سیاسی خود متشکل شود و در ارتباط با چگونگی پیوند یافتن جنبش کمونیستی با مبارزات طبقه کارگر که معضل اصلی روشنفکران واقعاً انقلابی و کمونیست جامعه بود (و امروز نیز هست) رفیق احمدزاده نیز توضیح می‌دهد: "با توده‌های کارگر چگونه می‌توان ارتباط برقرار کرد؟ مگر نه این است که کارگران را باید در جایی پیدا کرد که شکل طبقاتی پیدا کرده‌اند، در ارگان‌هایی که (از محافل کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه و سندیکا و غیره) در جریان مبارزه خود به خودی کارگران به وجود آمده‌اند؟

در جریان این مبارزه خود به خودی، و در حین این شکل طبقاتی است که از یکطرف محافلی از کارگران که دید وسیع‌تری دارند و به مبارزه‌های پیگیرتر و همه جانبه‌تر فکر می‌کنند بر پا می‌شود. آگاهی سوسیالیستی هم از طریق ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگران و توده‌های کارگران، به میان کارگران برده می‌شود.

در این مورد مقایسه رشد محافل روشنفکری روسیه در سال‌های اول قرن بیستم با محافل روشنفکری کنونی جامعه ما می‌تواند بخوبی تفاوت شرایط را برساند... " و در همین جا پس از تشریح تفاوت شرایط کار بلشویک‌ها در روسیه (در شرایطی که در آن جا مجامع

آشکار و نیمه آشکار کارگری وجود داشت) با شرایطی که کمونیست های ایران در آن قرار داشتند نشان داده می شود که در ایران شرایطی همانند شرایط بلشویک ها در روسیه وجود ندارد و در نتیجه نمی توان در میان کارگران کار توده ای کرد؛ و توضیح داده می شود که "منظور نفی امکان ارتباط با کارگران نیست. ما خود از همکاری رفقای کارگر قابل ملاحظه ای برخوردار بوده ایم. منظور این است که به آن شکل کلاسیک با کارگران امکان ارتباط، به معنی واقعی، وجود ندارد." این نقل قول ها تماماً بیانگر آنند که چریکهای فدائی خلق درست به منظور حل معضل ارتباط گیری روشنفکران کمونیست با کارگران، ایجاد زمینه لازم برای بردن آگاهی سوسیالیستی به میان آنان و بسیج و سازماندهی این طبقه و بالاخره یاری به طبقه کارگر ایران برای برپائی یک انقلاب اجتماعی پیروزمند دست به اسلحه بردند.

در دهه ۵۰ روشنفکران کمونیست ایران درست در بستر یک مبارزه سیاسی - نظامی علیه دشمن بود که قادر به مشکل کردن و تداوم فعالیت های خود گشته و توانستند حُسن نظر مبارزترین کارگران ایران را به سوی خود جلب کنند. هواداری کارگران مبارز ایران در دهه پنجاه از این کمونیست ها و روی آوری علنی هزاران کارگر پیشرو به سوی سازمان چریکهای فدائی خلق در شرایط بعد از قیام بهمن ۵۷، نمودار روشن و بارز این حقیقت است. امری که تو دهنی محکمی به همه تحریفات حزب توده و دیگر مخالفین تئوری مبارزه مسلحانه زد و نشان داد که چه جریان بی نظیر واقعی با توده ها توانست ارتباط بگیرد. با در نظر گرفتن این واقعیت به طور قطع می توان گفت که اگر این سازمان فعالیت های انقلابی خود را کماکان بر اساس تئوری و رهنمودهای عملی بنیانگذاران خود پیش می برد و از مسیر خود منحرف نمی گشت امروز جنبش کمونیستی ایران و طبقه کارگر ما در موقعیت دیگری قرار داشتند.

گفته شده است که طرح درست یک مسئله برابر با نصف حل آن مسئله است. تئوریسین های چریک های فدائی خلق نیز درست در پرتو واقع بینی خود این



امتیاز را داشتند که مسائل پیش پای جنبش کمونیستی ایران را به درستی طرح کردند تا امکان پاسخ به آن مهیا گردد. واقعیت این است که در ایران وجود یک دیکتاتوری شدیداً و وسیعاً قهر آمیز که حاصل سلطه امپریالیستی بر جامعه ما از دوره رضا شاه تا کنون می باشد به مثابه عاملی عمده و اساسی مانع از تشکیل یابی طبقه کارگر ماست. بنابراین طرح درست مسئله و سؤال واقعی ای که چه دیروز و چه امروز در مقابل روشنفکران و کارگران پیشرو و انقلابی قرار داشت و دارد این است که با اتخاذ چه شیوه هائی از مبارزه و با چه سازمان و در راستای کدام استراتژی می توان سد دیکتاتوری و اختناق حاکم را شکافته و شرایطی به وجود آورد که بر زمینه آن امکان متشکل شدن کارگران چه در ارکان های صنفی و چه در حزب سیاسی خویش (حزب کمونیست) مهیا شده و انقلاب با یک رهبری کمونیستی به پیروزی برسد. سبهاکل در پاسخ به این سؤال راه مبارزه مسلحانه را پیش پای نیروهای انقلابی جامعه قرار داد. کسانی که راه انقلاب ایران را با الگو برداری از انقلاب اکتبر در روسیه، راه قیام توده ای تصویر می کنند قادر نیستند به طور جدی این سؤال را در مقابل خود قرار دهند که طبقه کارگر در شرایط دیکتاتوری حاکم بر جامعه در چه پروسه ای متشکل خواهد شد تا بتواند قیام مورد نظر آن ها را رهبری کند؛ و اگر رهبری طبقه کارگر بر یک قیام توده ای اعمال نشود چه فرجامی جز شکست در مقابل آن قرار دارد؟! چریکهای فدائی خلق توضیح می دهند که راه انقلاب ایران نه قیام بلکه جنگ توده ای است، مبارزه مسلحانه ای که پس از آغاز، توده ها به تدریج به آن کشیده می شوند.

در جریان این مبارزه است که اولاً "پیشرو واقعی انقلاب، سازمانی از انقلابیون" ساخته می شود - همان طور که تجربه فعالیت سازمان سیاسی - نظامی چریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه آن را به ثبوت رساند. ثانیاً در اثر مبارزه این نیرو، فضای انقلابی در جامعه به وجود آمده و کارگران و دیگر توده های مردم با احساس پشتیبانی از حضور یک قدرت انقلابی که متعلق به خود آن هاست مبارزه خود علیه دشمنان شان را با قدرت بیشتری به پیش می برند. در استراتژی چریکهای فدائی خلق، امر سیاسی و امر نظامی

طبقه کارگر و سياهکل

به طور ارگانیک در هم ادغام شده است. هر چه دشمن از نظر نظامی بیشتر ضربه بخورد نیروی سیاسی بیشتر رشد می کند و در چنین پروسه ای با متلاشی شدن هر چه بیشتر قدرت دشمن، شرایط مبارزاتی نوینی در جامعه ایجاد می شود که طی آن کارگران امکان تشکل طبقاتی می یابند و جنگ مسلحانه که هدف خود را نابودی ارتش ضد خلقی به مثابه ستون فقرات سلطه ضد خلقی حاکم قرار داده با قدرت گیری این طبقه، انقلاب را تا کسب قدرت سیاسی پیش می برد.

تجربه جنگ مسلحانه در گردستان در اوایل روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی که طی آن کارگران و دیگر توده های ستمدیده بیش از هر جای دیگر در ایران امکان گسترش مبارزات خود در اشکال غیر مسلحانه و متشکل شدن خود را یافتند، به سهم خود درستی این راه را با گویائی تمام تأیید نمود. در پرتو این تجارب غنی مبارزاتی است که کارگران آگاه باید پرچم رهائی خود و طبقه شان که در رستاخیز سياهکل با افتخار بر افراشته شد را بر دوش کشیده و اجازه ندهند که مغرضین با تبلیغات زهر آگین خود توجه کارگران نسبت به راه رهائی خود را به کجراه بکشانند.

بهمن ماه ۱۳۹۳

## تعیین حداقل دستمزد یا بازی با زندگی کارگران!

خبرگزاری کار ایران، ایلنا، بامداد ۲۵ اسفند ماه ۱۳۹۳ گزارش داد که بر اساس تصمیم شورای عالی کار، حداقل دستمزد مشمولان قانون کار از ۶۰۸۹۰۰ تومان در سال ۹۳ به ۷۱۲۴۲۵ تومان در سال ۹۴ افزایش خواهد یافت. به این ترتیب حداقل دستمزد کارگران در سال آینده تنها ۱۷ درصد افزایش یافته است. این افزایش در شرایطی است که قیمت نان به عنوان قوت غالب کارگران بیش از ۳۰ درصد گران شده و بنا به ارزیابی های غیر قابل انکار هزینه متوسط ماهانه یک خانوار در سال ۱۳۹۴ حداقل رقمی در حدود ۳ میلیون و سی هزار تومان در ماه اعلام شده است. بنابراین افزایش ۱۷ درصدی حداقل حقوق کارگران آن قدر کم و ناچیز است که اگر با رشد واقعی تورم و نه ادعاهای دروغین مقامات دولت روحانی مقایسه شود، نه تنها دردی از درد های بیشتر کارگران را دوا نمی کند بلکه زندگی فلاکت بار آن ها را بیش از پیش به مخاطره خواهد انداخت.

اتفاقا در گیر و دار تعیین حداقل دستمزد سال ۹۴، کارگران کارخانه پلی اکریل اصفهان که نگران تصمیم شورای عالی کار در مورد تعیین حداقل دستمزد برای سال ۱۳۹۴ بودند با ارسال نامه ای به روحانی، به تاریخ چهارشنبه ۲۰ اسفند ماه، نسبت به رسیدن وضعیت زندگی کارگران به حالت فلاکت هشدار داده و نوشته بودند که: "درآمد کارگران برای زنده ماندن کفایت نمی کند".

واقعیات توضیح داده شده در فوق بیانگر آن است که شورای عالی کار جمهوری اسلامی طبق روال همیشگی اش نه حداقل دستمزد را بر اساس تورم واقعی تعیین نموده و نه بر اساس سبد معیشت کارگران - که معنی آن تأمین هزینه های معیشتی کارگران و

تعیین حداقل دستمزد یا بازی با زندگی کارگران

خانواده آن هاست که در ماده ۴۱ قانون کار مورد تاکید قرار گرفته و مطابق آن می بایست استانداردهای زندگی در تعیین مزد ملاک قرار بگیرد. البته چنین برخوردی از طرف شورای عالی کار در تعیین حداقل دستمزد برای کارگران هر سال تکرار می شود و قدمت اش به اندازه طول عمر منحوس جمهوری اسلامی می باشد.

نیازی به تاکید نیست که شورای عالی کار رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی هر ساله با تعیین مبلغی بسیار پائین تر از حد واقعی تورم در جامعه به عنوان حداقل دستمزد، در جهت تأمین سود سرمایه داران، بخش هر چه بزرگتری از جمعیت کارگران را در شرایط فقر و فلاکت رها می سازد و به بورژوازی انگل صفت کشور امکان می دهد تا جیب هایشان را از حاصل استثمار کارگران و بهره کشی بی شرمانه نیروی کار هر چه بیشتر پر کنند. اگر بر اساس قوانین اقتصاد سرمایه داری، دستمزد کارگر بر اساس تأمین حداقل معاش وی و امکان باز تولید نیروی کارش تعیین می شود اما بورژوازی ایران و رژیم حامی اش جمهوری اسلامی سال هاست که عملاً از این قانون سرپیچی می کند و با تعیین مزدی بسیار پائین تر از آن چه برای معیشت کارگران لازم است فقر و فلاکت و سرانجام مرگ را در میان آن ها شدت و حدت بیشتری می بخشد. در روال عادی، آن ها کارگران را مجبور می سازند تا با روی آوری به اضافه کاری های کمر شکن و یا پیدا کردن شغل دوم و گاه حتی سوم، سعی کنند مبلغ ناچیز دستمزد دریافتی شان را جبران کنند. اما نتیجه این روند جز تسریع مرگ و نابودی کارگران نیست.

بعد از اعلام تصمیم آشکارا ضد کارگری شورای عالی کار، مبلغین وقیح جمهوری اسلامی که می کوشند با توجیحات بی شرمانه واقعیات، شب را روز جلوه دهند به ستایش از تصمیم فوق پرداختند. خود وزیر کار جمهوری اسلامی با تبریک به جامعه کارگری، مصوبه مزدی امسال را "استثنایی" توصیف کرد که "باعث پر شدن بخشی از عقب ماندگی مزد کارگران از تورم شده است."

این ادعا در شرایطی عنوان می شود که اگر حداقل دستمزد نه ۱۷ درصد بلکه دو برابر هم افزایش می یافت و مثلاً به رقم یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان هم می رسید باز هم با خط فقر سه میلیون تومانی که خود آمار های حکومتی اعلام کرده اند فاصله داشت. بنابراین "استثنائی" خواندن این در صد پائین از افزایش دستمزد، تنها بیانگر وقاحت استثنائی گوینده اش می باشد، کسی که یکی از اوباشان حمله کننده به خانه کارگری بود که در سال ۱۳۵۸ به دست آگاه ترین کارگران ایران در تهران بنا شده بود، کسی که سال ها در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با نام مستعار "عباد"، کارگران و پیشروان و رهروان این طبقه را شکنجه می داد. این شخص یعنی علی ربیعی اکنون در کسوت وزیر کار رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی مشغول ریختن خون کل طبقه به دیک سرمایه می باشد.

نهاد های رژیم ساخته در محیط های کارگری که خود را نماینده کارگران می نامند و در شورای کار یکی از سه طرفی محسوب می شوند که ظاهراً در مورد حداقل دستمزد کارگران تصمیم می گیرند، هر سال برای خام کردن کارگران تبلیغات گزافی راه می اندازند اما در شورای عالی کار، با به پای وزیر کار جمهوری اسلامی کام بر داشته و نقش خود به مثابه "ماشین امضاء" را انجام می دهند - که البته از نهاد های ضد کارگری مثل شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر که به وسیله خود جمهوری اسلامی و ولی فقیه جنایتکارش جهت کنترل کارگران و سرکوب مبارزات و اعتراضات آن ها شکل گرفته اند جز این انتظاری نمی شد داشت. به واقع هم وقتی علیرضا محبوب از مسئولین خانه کارگر جمهوری اسلامی، در گردهمایی واحد های خانه کارگر، به گزارش ایلنا این تشکل را تحت "زعامت ولایت فقیه" نام می برد و می گوید: "خانه کارگر یک تشکیلات ریشه دار و گسترده و عمیق با نفوذ در تمامی لایه های جامعه کارگری با قدمت و سابقه بالغ بر ۳۵ سال تحت زعامت ولایت فقیه می باشد" روشن است که چنین نهادی تنها وظیفه اش تامین منافع زعیم اش می باشد که کارش مکیدن خون کارگران و فربه کردن تن لش سرمایه داران است. با در نظر گرفتن چنین وضعیتی، وقتی چنین نهاد های ضد

تعیین حداقل دستمزد یا بازی با زندگی کارگران

کارگری امسال به نام دفاع از کارگران حتی از ضرورت افزایش ۶۰ درصدی حداقل دستمزد سخن می‌گفتند به آشکاری می‌توان دید که افزایش ۱۷ درصدی حداقل دستمزد برای سال ۱۳۹۴ تنها به معنی به سخره گرفتن مطالبه واقعی کارگران می‌باشد. تعیین حداقل دستمزد به مبلغ ماهانه هفتصد هزار تومان برای کارگران مشمول قانون کار در شرایطی که خط فقر بیش از سه میلیون تومان می‌باشد در واقع بیانگر تعرض جدید سردمداران جمهوری اسلامی به نمایندگی از سرمایه داران ایران به سطح معیشت و حیات کارگران ما می‌باشد. تعرضی که زندگی کارگران را از آن چه که هست هم بیشتر فلاکت بار تر می‌سازد. این یورش بار دیگر ماهیت ضد کارگری جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری وابسته حاکم را در مقابل چشم همگان قرار می‌دهد و نشان می‌دهد که تا این نظام و رژیم‌های حامی اش بر هستی آن‌ها حاکم اند، کوچکترین چشم اندازی برای زندگی فارغ از ظلم و ستم و فلاکت در مقابل کارگران وجود نخواهد داشت. به همین دلیل هم تنها راه رهایی کارگران مبارزه برای نابودی این وضع می‌باشد.

کارگران چاره‌ای ندارند جز این که برای زنده ماندن و دفاع از شرافت کارگری شان بطور همه جانبه به جنگ علیه وضع حاکم برخیزند و نظام استثمار و سرکوب را با انقلاب خود واژگون سازند. اولین گام برای این منظور، سرنگونی جمهوری اسلامی است و رهایی زمانی دست یافتنی می‌شود که مبارزه کارگران تحت ستم ایران تحت یک رهبری کمونیستی قرار گیرد، رهبری‌ای که بتواند مبارزه را تا نابودی سیستم ظالمانه سرمایه داری حاکم پیش ببرد. به امید آن روز!

اسفند ماه ۱۳۹۳

## تشکل های رژیم ساخته، جلوه ای از اعمال دیکتاتوری در محیط های کارگری!

هر سال همزمان با تعیین حداقل دستمزد در شورای عالی کار جمهوری اسلامی - که معمولاً در اسفند ماه تعیین می شود - دست اندرکاران تشکل های رژیم ساخته در محیط های کارگری دست به اقداماتی می زنند که بررسی آن ها بیانگر جلوه های بارز اعمال دیکتاتوری توسط رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی علیه کارگران می باشد. تشکل های رژیم ساخته عمده‌تاً تحت نام "خانه کارگر" با مدیریت علیرضا محبوب، "کانون عالی انجمن های صنفی کارگران" با دبیرکلی هادی ابوی و هم چنین "شوراهای اسلامی" شناخته می شوند و از میان این تشکلات است که هر سال ظاهراً کارگرانی به عنوان "نمایندگان کارگری شورای عالی کار" به "شورای عالی کار" راه می یابند. "شورای عالی کار" جمهوری اسلامی نیز بر اساس قانون رژیم، از نمایندگان کارگران و کارفرمایان و دولت تشکیل می شود که به این دلیل خودشان آن را "سه جانبه گری" نام نهاده اند. در مورد حضور نمایندگان کارفرمایان و دولت در "شورای عالی کار" به طور عیان آشکار است که آن ها بر ضد کارگران بوده و مدافع منافع سرمایه داران می باشند. اما به اصطلاح نمایندگان کارگران در شورای عالی کار که ظاهراً باید از منافع طبقه کارگر در رابطه با تعیین حداقل دستمزد دفاع کنند چه عملکردی در این شورا دارند؟

اگر به تبلیغات پر سر و صدائی که هر سال از طریق تشکل های رژیم ساخته به راه انداخته می شود توجه کنیم خواهیم دید که آنان با تکیه بر حضورشان در "شورای عالی کار" برای رواج فریبکاری های خود قبل از اسفند ماه موقعیتی دوباره می یابند. آن ها طی مصاحبه ها و سخنرانی ها و نوشتن مطلب در روزنامه های رسمی و غیره می کوشند چنین جلوه دهند که در تلاش اند تا "سرنوشت معیشت ده ها میلیون کارگر و خانواده های شان" را به نفع کارگران "رقم" یزنند.

تشکل های رژیم ساخته، جلوه ای از اعمال دیکتاتوری در محیط های کارگری!

اتفاقاً امسال تبلیغات آن ها از همیشه نیز گزاف تر بود. به طوری که به عنوان نمونه وابستگان به این تشکل ها برای فریب کارگران داد و بیداد راه انداخته بودند که "خط قرمز شان" در مذاکره با نمایندگان کارفرمایان و دولت افزایش ۳۰ درصدی "مزد پایه" می باشد و قسم هم می خوردند که "ما پیمان بستیم که اگر نمایندگان دولت و کارفرمایان به این حداقل رضایت ندادند صورت جلسه تعیین مزد را امضا نکنیم".

اما واقعیت این است که "نمایندگان کارگری شورای عالی کار" که اساساً با لگد مال کردن منافع کارگران و جهت پایمال نمودن حقوق آن ها چنین عنوانی یافته اند هر سال در شورای عالی کار به همان رقمی به عنوان حداقل دستمزد رأی می دهند که نمایندگان کارفرمایان و دولت از پیش تعیین نموده و چنین اقدامی به طور آشکار در تقابل با خواست کارگران قرار دارد. در واقع این به اصطلاح نمایندگان کارگران در شورای عالی کار "نقش دستگاه امضا کننده مزد دولتی را ایفا" می کنند. بر این اساس امسال نیز علیرغم همه جار و جنجال هائی که توسط همه وابستگان به تشکل های ضد کارگری رژیم ساخته در قبل از اسفند ماه بر پا شده بود همگان دیدند و شاهد بودند که این به اصطلاح نمایندگان کارگران ایران رقم ناچیز افزایش ۱۷ درصدی حداقل دستمزد تعیین شده برای سال ۱۳۹۴ را تائید و امضاء کرده و عملاً به نفع دولت - به عنوان بزرگترین کارفرمای کشور - و کارفرمایان از "خط قرمز" دروغین خود عدول کرده و "سرنوشت معیشت" میلیون ها کارگر را به نفع سرمایه داران "رقم" زدند.

البته چنین عناصری که خود نیز می دانند که در تصمیمات دولتی جز به عنوان "ماشین امضاء" نقش دیگری ندارند پس از این اقدام ضدکارگری، وقیحانه سعی کردند تصمیم شورای عالی کار در مورد حداقل دستمزد را در نزد کارگران درست صد و هشتاد درجه عکس واقعیت جلوه دهند. کما این که محمد رضا بقایان با بیشرمی تمام به خبرنگار ایلنا گفت: "توانستیم برخلاف سال های گذشته ماده ۴۱ قانون کار را احیاء کنیم". اما، هر کارگر آگاهی می داند که بر اساس ماده ۴۱ قانون کار، حداقل دستمزد باید بر



اساس سبب معیشت خانواده کارگر و در حدی تعیین شود که زندگی وی و خانواده اش را در حد استانداردهای شناخته شده تامین نماید؛ و بر این امر آگاه است که افزایش ۱۷ درصدی حداقل دستمزد یعنی حقوقی به مبلغ حدود هفتصد هزار تومان در ماه - در شرایطی که خط فقر سه میلیون تومان در ماه اعلام شده است. یعنی برخلاف ادعای آن نماینده قلبی کارگران (محمد رضا بقاییان) این رقم ۴ برابر زیر خط فقر می باشد و هیچ انطباقی با استانداردهای یک زندگی حداقل انسانی ندارد و به این اعتبار حتی قوانین خود رژیم که به اندازه کافی ضد کارگری هستند را نیز بایمال می کند.

این امر که نمایندگان نهاد های ضد کارگری جمهوری اسلامی در محیط های کار به جای نمایندگان واقعی کارگران نشسته و در شورای عالی کار حضور می یابند، این واقعیت که آن ها در حالی که نام نماینده کارگران را با خود حمل می کنند ولی در شورای مزبور علیه منافع کارگران عمل کرده و در واقع خود را موظف می دانند که مطیع تصمیمات نمایندگان کارفرما ها و دولت باشند تا خللی به ماهیت ضد کارگری این شورا وارد نشود، و این امر که چنین به اصطلاح نمایندگان کارگران به این دلیل امروز برو و بیائی دارند که جمهوری اسلامی اساساً ارزشی برای رأی و نظر کارگران قائل نیست و همواره در تلاش است با زور سرنیزه یعنی اعمال دیکتاتوری، صفوف کارگران را پراکنده و مانع از متشکل شدن کارگران شود و از این طریق راه را برای پرورش و شناخته شدن نمایندگان واقعی و دلسوز کارگران می بندند، همه این ها جلوه هائی از سرکوب کارگران و اعمال دیکتاتوری در مراکز کار توسط جمهوری اسلامی به نفع طبقه حاکم یعنی سرمایه داران و علیه کارگران می باشند.

نقش تشکل های رژیم ساخته در محیط های کار البته صرفاً به فرستادن نماینده به شورای عالی کار و یا به انجام تبلیغات به قصد فریب کارگران و کل آحاد جامعه خلاصه نمی شود. وقتی تشکلی همانند "خانه کارگر" در مرام نامه اش خود را چنین تعریف می کند که "به منظور نیل به اهداف والای اسلام ناب محمدی، خانه کارگر به عنوان یک

تشکل های رژیم ساخته، جلوه ای از اعمال دیکتاتوری در محیط های کارگری!

تشکیلات معتقد به ولایت فقیه و ملتزم به قانون اساسی " شکل گرفته است، وقتی بر اساس قانون شوراهای اسلامی کار تنها کسانی می توانند عضو این تشکل شوند که "التزام عملی به اسلام، ولایت فقیه و وفاداری به قانون اساسی" را پیشاپیش اعلام کرده و "گرایش به احزاب و گروه های غیر قانونی" نداشته باشند، با این توصیف روشن است که چنین نهاد هائی دارای چه ماهیتی می باشند. این ها نهادهائی با ایدئولوژی اسلامی، ضد کارگری و سرکوبگر هستند که دلیل موجودیت شان آن است که بتوانند بخشی از وظایف دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی در محیط های کار را اجرا نمایند. بی سبب نیست که کارگران آگاه همیشه شورا های اسلامی و خانه کارگر جمهوری اسلامی را نهادهای امنیتی تلقی نموده و و ماهیت آن ها را افشا نموده اند. در واقع، این تشکل ها با ماهیت ضد کارگری شان به حق از سوی کارگران پیشرو به مثابه بخشی از ماشین سرکوب جمهوری اسلامی شناخته شده و همواره مورد بی توجهی و تحریم کارگران آگاه و مبارز قرار داشته اند؛ و جالب است که گاه این واقعیت از سوی خود مسئولین این نهاد ها هم مورد تاکید قرار گرفته است.

ماهیت ضد کارگری و نقش سرکوبگرانه تشکل های یاد شده که هر سال در جریان تعیین حداقل دستمزد نیز خود را عیان می سازد وظیفه افشای آن ها را به طور برجسته در مقابل کارگران و نیروهای آگاه و مبارز جامعه قرار می دهد. افشاء و مبارزه برای از بین بردن حوزه نفوذ چنین تشکل های ضد کارگری در محیط کار در عین حال خود یکی از راه های هموار کردن مسیر مبارزه برای ایجاد تشکل های مستقل کارگری بوده و در خدمت این امر قرار دارد.

فروردین ماه ۱۳۹۴

" اگر به تاریخ مبارزات طبقه کارگر ایران در ارتباط با ایجاد تشکل های مستقل کارگری بر گردیم خواهیم دید که نیاز و ضرورت این امر صرفاً امروز نیست که برای کارگران ایران مطرح شده است. صرفنظر از دوره های گذشته دور، حتی اگر به سال های انقلابی ۵۷-۵۶ برگردیم می بینیم که کارگران در اولین فرصت اقدام به متشکل کردن خود نمودند. با از بین رفتن دیکتاتوری رژیم شاه و قبل از این که رژیم جانشین فرصت و امکان سازماندهی خود و برقراری مجدد دیکتاتوری عربان به نفع سرمایه داران داخلی و خارجی را بیابد (چرا که این رژیم نیز درست مثل رژیم شاه - البته این بار با فریب توده ها - توسط امپریالیست ها بر سر کار آمده بود)، کارگران در اولین فرصت تشکل های مستقل صنفی خود را به وجود آوردند. اما با استقرار دیکتاتوری جمهوری اسلامی، این رژیم، همه تشکل های صنفی کارگران را نابود و شوراهای اسلامی در محیط کار را جانشین آن تشکل های مستقل کرد. این واقعیت در عین حال بیانگر آن است که امروز هیچ نیروی مدعی طرفداری از طبقه کارگر که خود را کمونیست هم می نامد قادر نیست جز با مغلطه کاری دلیل اصلی عدم وجود تشکلهای مستقل کارگری در محیط های کار در ایران را ناشی از عدم آگاهی و یا بی تجربگی کارگران ما جا بزند. "

" دیکتاتوری و تشکل های مستقل کارگری! "

<https://ashrafdehghani.com>

<https://siahkai.com>